

## نقدی بر فرضیه تطور امامت شیعی

بررسی اسنادهای کتاب «مکتب در فرایند تکامل»،  
بخش مربوط به دوران امامت حضرت امام صادق (علیه السلام)

[ جواد علاء المحدثین\* ]

### ■ چکیده

این نوشتار به بررسی بخشی از کتاب مکتب در فرایند تکامل می‌پردازد که در آن، به تحلیل تاریخی «باور شیعیان نسبت به ضرورت قیام مسلحانه توسط امامان (علیهم السلام) و ابعادی از «عقیده به مهدویت» پرداخته شده است. در مباحث این بخش از کتاب، نهایتاً امور یاد شده، در تطور «امام شناسی شیعیان» تأثیر گذار دانسته (یا این گونه به مخاطب القا) می‌شود. در نقد حاضر، به مواردی همچون عدم تطبیق دلیل و مدعی در کتاب، و بازخوانی مدارک ذکر شده در بخشی از پاورقی‌ها (بخش مربوط به دوران امامت حضرت امام صادق (علیه السلام) صفحات ۳۵ تا ۳۷ کتاب)، عدم تطابق آنها با مدعای مطرح در متن کتاب نشان داده خواهد شد.

**کلید واژه‌ها:** شیعه شناسی تاریخی؛ مدرسی طباطبایی، سیدحسین؛ مکتب در فرایند تکامل؛  
تطور تاریخی شیعه

## ■ مقدمه ۱

در کتاب مکتب در فرایند تکامل، انتظار دائمی «قیام مسلحانه هر یک از امامان»، به عنوان «امید» و «عقیده» شیعیان مطرح شده، اما روایات ارائه شده، هیچ یک بر وجود چنین «اعتقادی» دلالت ندارند؛ البته «امید» شیعیان به اصلاح اوضاع را می‌رساند، اما نه الزاماً از رهگذر قیام امام وقت؛ اگر هم در مواردی، چنین امیدی از روایت فهمیده می‌شود، از باب یک اعتقاد شیعی نیست.

از سوی دیگر مؤلف کتاب در ادامه، «عقیده» یا «امید» یادشده را با «اعتقاد به قائمیت» گره زده، به این شکل که ابتدا، پس از طرح «عقیده شیعیان به ضرورت قیام مسلحانه هر یک از امامان»، موضوع «پیشینه اعتقاد به ظهور یک منجی انقلابی از دودمان پیامبر ﷺ که به نام قائم علیه السلام شناخته می‌شد» را مطرح ساخته و سپس درباره توقع شیعیان از امام باقر علیه السلام، تعبیر «قیام موعود و مورد انتظار عمومی» را به کار برده است.

با طرح مباحث دیگر، نهایتاً ادعای مطرح، به سوی «انتظار و اعتقاد دائمی قیام مسلحانه امام و امید مستمر به قیام هر امام به مصداق منجی موعود (امام قائم) علیه السلام» پیش رفته و سپس با فضا سازی‌هایی، این «انتظار و اعتقاد» تحقق نیافته، چنان پررنگ نشان داده شده که گویا برآورده نشدن مکرر آن، موجب ایجاد «حیرت»، «شوک» و نهایتاً «تجدید نظر» در اعتقادات شیعیان شده است.

در این مقاله، به بررسی پیرامون نارسایی‌های سندی و دلالی کتاب در این باره می‌پردازیم:

### ۱- رویکرد ضروری در روش «راستی آزمایی مدارک کتاب»

بررسی‌های مقاله قبل، روشن می‌ساخت که نتایج القایی در متن کتاب، چیزی فراتر از جمع بندی «علمی» و «فاقد جهت گیری»؛ از مدارک ارائه شده است، یعنی در کتاب چند مقدمه بیان و اسنادی را برای آن‌ها ذکر می‌کرد، اما به واسطه فضا سازی‌ها و روش‌های خاصی، ذهن مخاطب به سمت نتایجی فراتر از آنچه در مقدمات مطرح بود، سوق داده می‌شد.

۱. تفصیل ادعایی که در ابتدای مقدمه آمده، در مقاله «نقدی بر فرضیه تطور امامت شیعی، بررسی استنادهای کتاب مکتب در فرایند تکامل، بخش مربوط به دوران امامت حضرت امام باقر علیه السلام» منتشر شده در شماره ۷ همین فصلنامه طرح و مستند گردیده است.

به عنوان مثال در کتاب:

۱- ادعا می‌شد شیعیان به ضرورت قیام نمودن هر امام، امید یا اعتقاد داشتند، و مدارکی ارائه می‌گردید.

۲- ادعا می‌شد شیعیان به مسأله قائمیت اعتقاد داشتند، و مدارکی ارائه می‌گردید.

۳- با ذکر تعبیر «قیام موعود و مورد انتظار عمومی» - بدون آن که تصریح شود - القا می‌شد که امید و اعتقاد مطرح در بند ۱، درباره «ضرورت قیام نمودن هر امام» به مصداق «قائم آل محمد<sup>علیهم‌السلام</sup>» بوده است.

بدین ترتیب، تشویش و اضطراب ادعا شده در کتاب درباره اعتقاد به «مبانی امامت»، به چهارچوب «اعتقاد به قائمیت» نیز تسری می‌یافت و موضوع در ذهن مخاطب کتاب تشدید می‌شد؛ یعنی این القا به ذهن مخاطب صورت می‌گرفت که: شیعیان نه تنها همواره اعتقاد داشته‌اند که امام وقت باید قیام کند، بلکه همواره ایشان را مصداق «قائم آل محمد<sup>علیهم‌السلام</sup>» می‌پنداشته‌اند. در نتیجه دائماً با این دغدغه مواجه بوده‌اند که اعتقاد آنان، در دو زمینه «ضرورت قیام امام وقت» و «قائمیت امام وقت» محقق نمی‌شود.

مثال دیگر اینکه ضمن ادعا پیرامون امید، انتظار و اعتقاد شیعیان درباره قیام امامان<sup>علیهم‌السلام</sup>، یک‌باره ادعای ایجاد «حیرت» و «شوک» ناشی از عدم برآورده شدن آن امید، انتظار و اعتقاد مطرح می‌شود، بدون آن که ذیل این تعبیر، پاورقی‌ای وجود داشته باشد؛ و این در حالی است که حتی مدارک ارائه شده برای اصل ادعای «امید، انتظار و اعتقاد مذکور» نارسا و فاقد دلالت می‌باشند، تا چه رسد به ادعای بدون مدرک ایجاد «حیرت» و «شوک» ناشی از عدم برآورده شدن آن‌ها.

بدین ترتیب بخشی از نتایج نهایی، بیش از آن که مبتنی بر مدارک باشد، در سایه فضاسازی‌های ویژه و روش‌های خاص، در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد.

این ویژگی کتاب، لازم می‌آورد که مدارک هر پاورقی، نه تنها با مطلب ذکر شده در همان شماره، بلکه با نتیجه‌گیری کلی کتاب در سیر بحث نیز سنجیده شود؛ یعنی از ابتدا که

مدارک مورد استناد کتاب درباره «امید، انتظار و اعتقاد شیعیان درباره قیام امامان (علیهم السلام)» بررسی می‌شود، یادآوری شود که این مدارک، دلالتی بر «اعتقاد شیعیان به قائمیت یکایک امامان (علیهم السلام)» نیز ندارد، و به علاوه اثری از وجود «حیرت» و «شوک» در آن‌ها دیده نمی‌شود. در این نوشتار نیز لازم است چنین کنیم.

## ۲- طرح موضوع «ذهنیت مسلمانان و شیعیان درباره ضرورت اقدام سیاسی از سوی امام صادق (علیه السلام)»

مؤلف در ادامه همان روند پیشین، چنین ادامه می‌دهد:

در سال‌های اواخر دهه سوم قرن دوم که مسلمانان در سرزمین اسلامی علیه حکومت جائزانه یکصد ساله اموی برخاسته و جامعه شاهد یک انقلاب عظیم و قیام عمومی بود، امام صادق (علیه السلام) محترم‌ترین فرد از خاندان پیامبر در نظر تمامی مسلمانان از شیعه و سنی بود. همه جامعه به وی به عنوان روشن‌ترین و شایسته‌ترین نامزد احراز خلافت می‌نگریستند و بسیاری انتظار داشتند که او برای به دست گرفتن آن و ایفای نقش سیاسی خود قدم پیش نهد. عراق مالامال از هواداران او بود. یک شیعه با حرارت به او خبر می‌داد که «تیمی از جهان هوادار او هستند.» مردم کوفه تنها منتظر دستور او بودند تا شهر را از دست اردوی اموی مستقر در آنجا بگیرند و آنان را اخراج کنند. حتی عباسیان که سرانجام قدرت را به دست گرفتند بر اساس روایات تاریخی در آغاز به او به مثابه اولویت نخست برای رهبری معنوی قیام می‌اندیشیدند. امتناع امام از دخالت و بهره‌برداری از موقعیت، عکس العمل‌های گوناگونی را در میان مردم به وجود آورد: عده‌ای از هواداران وی بی‌مجامله می‌گفتند که در آن وضعیت، سکوت و عدم قیام برای او حرام است. دیگران فقط اظهار یأس و ناامیدی می‌کردند که با وجود چنین موقعیت مناسب، روزگار رهایی و دوران طلایی موعود شیعیان همچنان دور به نظر می‌رسد.<sup>۱</sup>

مجدداً یادآور می‌شویم که مؤلف، این عبارات را در جایی بیان می‌کند که پیش‌تر، عدم اقدام سیاسی امام پنجم را موجب «حیرت»، «ایجاد شوک» در شیعیان و زمینه «تجدید نظر نمودن» آنان در عقایدشان دانست. ایشان در ادامه نیز به تقویت همین فضای ترسیم شده می‌پردازد و توصیفات فوق را - که نشان خواهیم داد بسیار اغراق‌آمیز است - زمینه‌ساز چرخش اعتقادی شیعیان می‌شمارد.

### ۳- بررسی مدارک «ذهنیت‌ها درباره ضرورت اقدام سیاسی از سوی امام صادق (علیه‌السلام)»

به تعبیر نویسنده کتاب، جامعه اسلامی در اواخر دهه سوم از قرن دوم، شاهد یک انقلاب عظیم و قیام عمومی علیه بنی‌امیه بوده است. طبعاً امام صادق (علیه‌السلام) شخصیتی هستند که در چنین شرایطی، چشم‌ها به سوی ایشان دوخته می‌شود، اما نکته مهم این است که آیا توجه شیعیان به آن حضرت، از همان زاویه اعتقادی است که مؤلف ترسیم می‌کند یا نه؟ اکنون مدارک ارائه شده برای مطالب اخیر را علاوه بر مطلب متناظر در متن کتاب، با فضای در حال تصویر از سوی مؤلف نیز می‌سنجیم.

در پاورقی ۳ (صفحه ۳۵) که سخن از «انتظار بسیاری افراد، جهت ایفای نقش سیاسی از سوی امام صادق (علیه‌السلام)» است، این مدارک ارائه شده است: کشی ص ۱۵۸ و ۳۹۸؛ مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۶۲؛ دعائم الاسلام ۱: ۷۵؛ کافی ۸: ۳۳۱

#### ۱-۳- روایت کشی ۱۵۸ و ۳۹۸

۱۶/۴ - نخستین روایت نقل شده از رجال کشی<sup>۲</sup>، از جمله روایاتی است که مضمون آن

۱. منظور از ۱۶/۴ این است که (با احتساب مقاله قبل)، این شانزدهمین مدرکی است که در ضمن دسته چهارم از مدارک ارائه شده کتاب، به بررسی استناد انجام شده به آن می‌پردازیم.

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۵۸. قال: سمعت زراره، إني كنت أرى جعفرأ أعلم مما هو، و ذاك أنه يزعم أنه سأل أبا عبد الله (عليه السلام) عن رجل من أصحابنا مختفى من غرامه، فقال: أصلحك الله إن رجلاً من أصحابنا كان مختفياً من غرامه فإن كان هذا الأمر قريباً صبر حتى يخرج مع القائم و إن كان فيه تأخير صالح غرامه. فقال له أبو عبد الله (عليه السلام): «يكون». فقال زراره: يكون إلى سنة. فقال أبو عبد الله (عليه السلام): «يكون إن شاء الله». فقال زراره: فيكون إلى سنتين. فقال أبو عبد الله: «يكون إن شاء الله». فخرج زراره، فوطن نفسه على أن يكون إلى سنتين فلم يكن، فقال ما كنت أرى جعفرأ إلا أعلم مما هو.

موجب تنقیص مقام «زرارة بن اعین» می‌باشد و لذا در جای خود؛ مورد بحث و مذاقه فراوان واقع شده است.

مرحوم آیه‌الله خویی در معجم رجال، به تفصیل به بررسی سندی و متنی این روایات پرداخته‌اند،<sup>۱</sup> و از جمله مواردی را که روایت مورد بحث ما نیز از آن جمله است، به دلیل وجود «جبرئیل بن احمد» ضعیف دانسته‌اند.

تأکید می‌کنیم که خدشه وارد بر این روایات، امری فراتر از ایراد سندی صرف است - که پرداختن به جزئیات بیشتر آن، از حوصله بحث جاری بیرون است و جا دارد علاقه‌مندان به منبع اخیرالذکر مراجعه کنند.

مرحوم آیه‌الله خویی در ضمن بحث از روایات یاد شده می‌نویسند:

لا یکاد ینقضی تعجبی کیف یذکر الکشی و الشیخ هذه الروایات التافهة الساقطة غیر المناسبة لمقام الزرارة و جلالته المقطوعة فسادها لاسیما ان رواة الروایة باجمعهم مجاهیل.<sup>۲</sup>

تعجبم پایان ندارد از این که چگونه کشی و شیخ، این روایات بی‌ارزش و ساقط شده را که با مقام زراره و عظمت او<sup>۳</sup> تناسب ندارد و بطلان آنها قطعی است، نقل کرده‌اند، به ویژه آن که همگی از نظر سندی مجهولند.

نابه‌جا نخواهد بود اگر ما نیز از جناب آقای مدرسی اظهار تعجب کنیم. ایشان که قطعاً از مناقشات جدی درگیر پیرامون شخصیت دینی زرارة بن اعین و مباحث مطرح درباره صحت و سقم روایات مربوط به این موضوع مطلعند، چگونه یکی از روایات - لا اقل - مشکوک این باب را به عنوان شاهد بحث خود می‌آورند؟

البته بر فرض چشم‌پوشی از عدم اعتبار سندی حدیث فوق‌الذکر، هم‌سویی دلالی آن با سیر مطالب کتاب نیز قابل مناقشه است، اما با توجه به آنچه گذشت، از این بحث در می‌گذریم.

۱. خویی، معجم رجال الحدیث، ۸/ ۲۳۷ - ۲۵۴.

۲. همان، صفحه ۲۴۵.

۳. مرحوم آیه‌الله خویی در ضمن همین بحث، بیست روایت در عظمت شگرف مقام زراره نقل نموده و در جمع بندی نوشته‌اند: «این روایات در حد استفاضه است، مضاف بر اینکه تعدادی از آنها صحیح‌السند است.» (همان، صفحه ۲۳۷)

## ۳-۲- روایت مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۶۲

۱۷/۴: در روایت مناقب<sup>۱</sup> ابن شهر آشوب، راوی می گوید:

سهل بن حسن خراسانی به حضور امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: یا ابن رسول الله شما اهل رأفت و رحمت و اهل بیت امامتید، چه چیزی مانع می شود تا از حقی که متعلق به شما است دست بکشید و حال آن که صد هزار شیعه شمشیر به دست دارید که حاضرند برایتان بجنگند؟

امام علیه السلام در پاسخ به مرد خراسانی دستور می دهند که وارد تنور روشن شود، و او درخواست عفو و بخشش می کند. در همین حال، هارون مکی وارد می شود و حضرت به او دستور ورود به تنور می دهند. او بلافاصله اطاعت می کند. آن گاه حضرت به گفتگو با مرد خراسانی ادامه می دهند و پس از مدتی به او می فرمایند داخل تنور را نگاه کن.<sup>۲</sup>

راوی می گوید من نیز نگاه کردم و هارون را دیدم که چهار زانو داخل تنور نشسته بود، پس بیرون آمد و به ما سلام کرد. امام علیه السلام به خراسانی فرمودند که: «مانند این مرد؛ چند نفر دارید؟» و او قسم خورد که «یکی هم نداریم.» حضرت فرمودند: «من در زمانی که (حتی) پنج یاور (این چینی)»

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۴/۲۲۷... حدث إبراهيم عن أبي حمزة عن مأمون الرقي، قال: كنت عند سيدي الصادق عليه السلام إذ دخل سهل بن حسن الخراساني، فسلم عليه، ثم جلس، فقال له: يا ابن رسول الله لكم الرأفة والرحمة، وأنتم أهل بيت الإمامة، ما الذي يمنعك أن يكون لك حق تقعد عنه وأنت تجد من شيعتك مائة ألف يضربون بين يديك بالسيف؟

فقال له عليه السلام: «اجلس يا خراساني، رعى الله حقك»، ثم قال: يا حنفيه، اسجری التنور، فسجرتة حتى صار كالجمرة و ابيض علوه، ثم قال: «يا خراساني، قم فاجلس في التنور». فقال الخراساني: يا سيدي، يا ابن رسول الله، لا تعذبني بالنار، أقلني أقالك الله. قال: «قد أقلتك». فبينما نحن كذلك إذ أقبل هارون المكي ونعله في سبائته، فقال: السلام عليك يا ابن رسول الله، فقال له الصادق عليه السلام: «ألق النعل من يدك و اجلس في التنور». قال: فألقى النعل من سبائته، ثم جلس في التنور، وأقبل الإمام يحدث الخراساني حديث خراسان حتى كأنه شاهد لها. ثم قال: «قم يا خراساني، وانظر ما في التنور». قال: فقممت إليه فرأيتة متربعا، فخرج إلينا و سلم علينا. فقال له الإمام عليه السلام: كم تجد بخراسان مثل هذا؟ فقلت: والله، و لا واحداً. فقال عليه السلام: «لا والله و لا واحداً، أما إنا لا نخرج في زمان لا نجد فيه خمسة معاضدين لنا، نحن أعلم بالوقت».

۲. دلالت این روایت بر ولایت تکوینی امام صادق علیه السلام قابل توجه است و این سؤال جا دارد که آیا مؤلف این مطلب را در جای خود می پذیرد یا خیر؟

ندارم، قیام نمی‌کنم. ما به زمان مناسب، آگاه‌تریم.»

از این حدیث، چند نکته را می‌توان دریافت:

۱- مرد شیعه خراسانی، حکومت را - مطابق عقیده دیرین و همیشگی شیعه - حق «اهل بیت امامت (علیهم‌السلام)» می‌داند.

۲- مرد خراسانی معتقد است که «صد هزار شیعه شمشیر به‌دست» آماده‌اند تا در رکاب امام صادق (علیه‌السلام) و برای احقاق حق آن حضرت، یعنی تصدی حکومت از سوی ایشان، بجنگند. وی طبیعی می‌داند که امام (علیه‌السلام) در این شرایط، برای به‌دست‌گرفتن حکومت اقدام نمایند.

۳- امام (علیه‌السلام) اقدام جهت تصاحب حکومت را منوط به داشتن یارانی می‌داند که نسبت به امام خویش، به عنوان دارنده مقام «مفترض الطاعة» از سوی خداوند - و نه صرفاً یک رهبر سیاسی یا نظامی - کاملاً تسلیم باشند و اظهار می‌دارند که از چنین افرادی بسیار اندک دارند.

اما در باب قابل استناد نبودن این حدیث در سیر مباحث کتاب، باید گفت - چنان که در مقاله قبل نیز ذکر شد - اعتقاد همیشگی شیعیان مبنی بر «حق حاکمیت امامان (علیهم‌السلام)» به منزله «حقی الهی»، در کنار فراهم شدن شرایط اجتماعی و سیاسی خاص، مانند درگرفتن قیام‌هایی علیه بنی‌امیه، به طور طبیعی می‌توانست امید بازگشت این «حق الهی» به امام را در دل و جان شیعیان زنده کند. در این چهارچوب طبیعی بود که برخی از افراد نیز به اقدام یا همراهی امام (علیه‌السلام) با اقدامات جاری، امیدوار شوند و چشم بدوزند؛ ولی این‌ها هیچ‌کدام، «فضای اعتقادی شیعیان» را پیرامون مسأله قیام، آن هم به منزله یک وظیفه برای امام نشان نمی‌دهد؛ تا چه رسد به آنچه که مؤلف کتاب ادعا نموده، و نه تنها موضوع «ضروری شمردن قیام امام» را یک امر عقیدتی شمرده، بلکه چهارچوب اعتقادی شیعیان نسبت به امامت را شدیداً تحت تأثیر این موضوع دانسته است.<sup>۱</sup>

۱. در مقاله پیشین نوشتیم: «آنچه باعث شده افرادی نسبت به حضور امام (علیه‌السلام) در منازعات، امیدواری نشان دهند، حوادث خاص سیاسی، در کنار عقیده پیشینی شیعیان، مبنی بر حق حاکمیت امام بوده است، نه عقیده پیشینی آنان نسبت به «ضرورت قیام بی‌درنگ امام»، آن هم به شکلی که خودداری از این وظیفه، حیرت‌خیز، شوک‌دهنده و موجب تجدیدنظر اعتقادی در امامت گردد.

توضیح آنکه با توجه به اعتقاد شیعیان مبنی بر «تعلق حق الهی حکومت به ائمه معصومین (علیهم‌السلام)»، بسیار طبیعی بود که وقتی زمینه‌های اجتماعی برای تغییر حکومت فراهم می‌شده است، آنان - یا گروهی از آنان - امیدوار شوند تا جهت حوادث به سمتی پیش رود که منجر به حاکمیت امام گردد، اعم از اینکه این اتفاق، با دخالت



اکنون مجدداً به مفاد روایت مورد بحث توجه کنید:

یک شیعه خراسانی معتقد است «صد هزار شیعه شمشیر به دست» آماده جنگیدن در رکاب حضرت هستند؛ از طرفی قیام علیه بنی امیه در گرفته و بنیه آنان رو به ضعف نهاده است. این شرایط، کاملاً ویژه و خاص است و با «هر شرایط مقتضی» تفاوت دارد. در این شرایط، امید یا حتی توقع این شخص به قیام نمودن امام (علیه السلام) به هیچ وجه نشان‌گر یک اصل و ضرورت اعتقادی در اندیشه وی، مبنی بر اینکه «هر وقت شرایط و مقتضیات فراهم شود، امام آن دوره شمشیر بر گرفته و قیام خواهد کرد» نیست؛ تا چه رسد به این که موضوع فوق، یکی از مبانی امامت در اندیشه وی بوده باشد، که تحقق نیافتن آن، موجب «حیرت» و «شوک» می‌شده است.

در نتیجه، این روایت بر ادعای مؤلف کتاب دلالت ندارد.

### ۳-۳- روایت دعائم الاسلام ۷۵:۱

۱۸/۴ - در نسخه مورد استناد مؤلف از کتاب دعائم الاسلام، در صفحه مورد نظر (۷۵:۱) هیچ روایتی که مربوط به بحث جاری کتاب باشد، وجود ندارد. موضوع روایات از چند صفحه قبل تا چند صفحه بعد، مقام والای شیعیان راستین اهل بیت (علیهم السلام) و تأکید بر این است که علی‌رغم پشت کردن «اکثر» مردم، به اهل بیت (علیهم السلام)، شیعیان ولایت آنان را پذیرفتند و ...

اما در صفحه ۷۴ کتاب، روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که مخالف ادعای آقای مدرسی است<sup>۱</sup>. حضرت در ضمن این روایت، شیعیان را به «إحدى الحُسَینین» بشارت داده، فرموده‌اند:

مستقیم امام (علیه السلام) در منازعات درگیر رخ دهد یا بدون آن. به بیان دیگر، چنین دیدگاهی، اساساً ناظر به «حق حاکمیت امام» است و نه «وظیفه قیام توسط امام».

این وضعیت، کاملاً متفاوت است با آنچه مؤلف کتاب ترسیم می‌کند، مبنی بر این که: این مسأله، انتظار و اعتقادی عمومی، ناظر به وظایف مقام امامت بوده است.

انتظار بدین شکل بوده که امام (علیه السلام) باید «در صورت فراهم شدن شرایط مناسب، بی‌درنگ به پا می‌خاست». و از همه مهم‌تر اینکه انتظار یاد شده چنان بوده است که محقق نشدنش «موجب حیرت شیعیان» می‌گردید.

۱. تمیمی مغربی، دعائم الاسلام، ۷۴/۱: و عنه (علیه السلام): أنه قال لقوم من شيعته: «أتمم أولو الألباب الذين ذكر الله - عز وجل - في كتابه فقال: ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾، فأبشروا فإنكم على إحدى الحسنين من الله، إما أن يبيحكهم الله حتى تروا ما تمدون إليه رقابكم، فيسفي الله - عز وجل - صدوركم، ويذهب غيظ قلوبكم، و هو قوله - عز وجل -: ﴿وَيَسْفُ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ وَيُدْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾، وإن مضيتم قبل أن تروا ذلك مضيتم على دين الله الذي رضيه لنبيه (صلى الله عليه وآله)، و بعثتم على ذلك. فو الله، ما يقبل الله من العباد يوم القيامة إلا ما أتمم عليه،

یا خداوند شما را باقی می‌دارد تا آنچه را که به سوش گردن می‌کشید، ببینید؛ و خداوند دل‌هایتان را بدین وسیله شفا بخشد... و اگر هم قبل از آن، از دنیا بروید، بر دین خدا که برای پیامبرش پسندید، از دنیا رفته‌اید و (بر آن) مبعوث خواهید شد... .

این روایت نشان می‌دهد که ائمه علیهم‌السلام، به شیعیان تعلیم می‌داده‌اند تا منتظر «فرج آل محمد علیهم‌السلام» باشند، اما در عین حال بی‌صبری نیز نکنند و بدانند که اگر در حال انتظار از دنیا بروند نیز عاقبت به خیر شده‌اند.

این مضمون، با القای «انتظاری عمومی در میان شیعیان برای ایفای نقش سیاسی از سوی امام صادق علیه‌السلام» فاصله زیادی دارد.

#### ۳-۴- روایت کافی ۸: ۳۳۱

۱۹/۴- این روایت از کافی (۸: ۳۳۱)، ارسال نامه‌های برخی اصحاب و دیگران به حضور امام صادق علیه‌السلام، در اوائل قیام سیاه‌جامگان را گزارش می‌کند که پیشنهاد یا سؤال درباره نظر حضرت راجع به رهبری قیام را دربرداشته است.

امام علیه‌السلام نامه‌ها را به زمین زده، فرمودند: «اف، اف، من امام اینان نیستم. آیا نمی‌دانند او کسی است که سفیانی را می‌کشد»؟

این روایت نیز در همان سیاق روایت قبل است، مضاف بر آنکه به روشنی، نویسندگان نامه‌ها از زاویه «قائمیت امام علیه‌السلام» به موضوع وارد نشده‌اند، بلکه این حضرت هستند که یادآور می‌شوند آنچه شما دنبالش هستید، به دست «قائم آل محمد علیهم‌السلام» محقق می‌شود.

#### ۳-۵- روایت کافی ۱: ۳۰۷

۲۰/۴- در کافی ۱: ۳۰۷ روایتی که به بحث مربوط باشد، وجود ندارد.

۱. کلینی، کافی، ۳۳۱/۸: ...عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ، قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتِبَ غَيْرُ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام حِينَ ظَهَرَتِ الْمُسَوْدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وَوُلِدَ الْعَبَّاسُ بَاتًا قَدْ قَدَرْنَا أَنْ يُبَوَّلَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَى؟ قَالَ: فَضْرَبَ بِالْكَتَبِ الْأَرْضَ؛ ثُمَّ قَالَ: «أَفْ، أَفْ، مَا أَنَا لَهُوْلَاءِ يَا مَنَامٍ؛ أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السُّفْيَانِيَّ؟!» (قَدَرْتُ أَمْرَ كَذَا وَ كَذَا؛ أَيْ نَوَيْتُهُ وَ عَقَدْتُ عَلَيْهِ. لِسَانَ الْعَرَبِ)

## ۴- ادعای تعداد بی شمار هواداران امام

مؤلف در ادامه روند قبل می نویسد: «عراق مالا مال از هواداران او [امام صادق علیه السلام] بود. یک شیعه با حرارت به او خبر می داد که نیمی از جهان هوادار او هستند.» مستند این بخش، دو حدیث از کافی: ۲: ۲۴۲ و مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۶۲ است. روایت مناقب، در شماره ۱۷/۴ بررسی شد.

### ۱- ۴- روایت کافی: ۲: ۲۴۲ در استناد به تعداد هواداران امام

۲۱/۵- در این روایت، سدید صیرفی به امام صادق علیه السلام عرض می کند که «امکان خودداری از قیام برای شما فراهم نیست» و دلیل سخن خود را کثرت یاران و شیعیان حضرت و تعداد آنان را صد یا دویست هزار یا نصف دنیا (کنایه از کثرت) برمی شمارد. سدید سپس به حضرت عرض می کند که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام این تعداد یار داشتند قبائل تیم و عدی، در غصب خلافت حضرت طمع نمی کردند.

در نهایت امام علیه السلام به ۱۷ گوسفند اشاره نموده، می فرماید که اگر به تعداد این ها یارانی داشتیم نمی توانستیم کنار بنشینیم.

در رابطه با بحث ما، دو نکته مهم در این حدیث وجود دارد:

۱- به روشنی، دلیل این نظر سدید که یاران امام علیه السلام را بالغ بر صد یا دویست هزار می داند، تحرکات سیاه جامگان و درگرفتن حرکات ضد اموی است؛ در غیر این صورت چنین تخمین زدنی کاملاً بی معنا بود. این مسأله؛ با نکته پیش گفته سازگاری دارد. گفتیم چنین اظهارنظرهایی راجع به قیام امامی از اهل بیت علیهم السلام، ناشی از اعتقاد شیعیان مبنی بر «تعلق حق الهی حکومت به ائمه معصومین علیهم السلام» بوده است؛ که در نتیجه وقتی زمینه های اجتماعی برای تغییر حکومت فراهم می شد، امیدواری به حاکمیت یافتن امام علیه السلام در میان آنان نضج می گرفت.

۱. کلینی، کافی، ۲/ ۲۴۲... عَنْ سَدِيرِ الصَّرْفِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: وَاللَّهِ وَاللَّهِ مَا يَسْعُكَ الْقَعُودُ! فَقَالَ: «وَلِمَ يَا سَدِيرُ؟» قُلْتُ: لِكثْرَةِ مَوَالِيكَ وَشِيعَتِكَ وَأَنْصَارِكَ، وَاللَّهِ لَوْ كَانَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا لَكَ مِنَ الشَّيْعَةِ وَالْأَنْصَارِ وَالْمَوَالِي مَا طَمِعَ فِيهِ تَيْمٌ وَلَا عَدِيٌّ. فَقَالَ: «يَا سَدِيرُ وَكَمْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا؟» قُلْتُ: مِائَةٌ أَلْفٍ. قَالَ: «مِائَةٌ أَلْفٍ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، وَمِائَتَيْ أَلْفٍ. قَالَ: «مِائَتَيْ أَلْفٍ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، وَنِصْفَ الدُّنْيَا. قَالَ: فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ... فَقَالَ: «وَاللَّهِ يَا سَدِيرُ، لَوْ كَانَ لِي شَيْعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسَعَنِي الْقَعُودُ...» فَدَعَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةٌ عَشَرَ.

این کلام سدیر، دلالت بر این ندارد که او، «شمشیر برگرفتن برای کسب قدرت و راندن غاصبین»، «در هر وقت مقتضی» را جزئی از «مبانی اعتقاد به امامت» می‌دانسته است؛ زیرا فرض وجود صد یا دویست هزار یار، با «هر وقت مقتضی» تفاوت دارد، و شرائط کاملاً ویژه‌ای است، مضاف بر اینکه پیشنهاداتی از طرف سران قیام ضداموی، در جهت همکاری و قیادت امام (علیه السلام) به ایشان ارائه می‌شد.

۲- مقایسه‌ای که راوی؛ میان تلقی خود از دوران صدور حدیث؛ با غصب خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) انجام می‌دهد، خاستگاه نظری دیدگاه او را مشخص تر و ثابت می‌کند، مطلب همان است که ما گفتیم.

تعبیر سدیر این است که اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، این تعداد یار داشتند، غاصبین در خلافت حضرت طمع نمی‌کردند. تکیه او در این کلام، در وهله اول بر حفظ شدن «حق الهی امیرالمؤمنین (علیه السلام)» است، نه جنگیدن آن حضرت با غاصبین. محور این سخن قبل از هر چیز «حق الهی امام در خلافت است» و نه «وظیفه امام بر کسب خلافت با شمشیر» و داشتن یار را به عنوان زمینه‌ساز تحقق خلافت الهی مطرح می‌داند.

ضمن آن که گزارش‌های تاریخی، نشان نمی‌دهد که شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) در طول ۲۵ سال دوری ایشان از خلافت، اعتقاد به امامت حضرت را دائرمدار اقدامات ایشان در تصاحب قدرت می‌دانسته‌اند و خودداری امام (علیه السلام) از چنین امری، سؤالی برایشان پیش می‌آورده است. شیعیان بعدی نیز چنین ابهامی نداشته‌اند.

همچنین متن روایت مورد بحث، نشان می‌دهد طرح موضوع از سوی سدیر، اصلاً ناظر به مسأله مهدویت نیست؛ زیرا موضوع مهدویت و قائمیت، درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) - که از سوی راوی مورد قیاس قرار گرفته - منتفی بوده است.

## ۵- ادعای انتظار کوفیان برای دستور امام

در کتاب سپس می‌خوانیم: «مردم کوفه تنها منتظر دستور او [حضرت صادق (علیه السلام)] بودند تا شهر را از دست اردوی اموی مستقر در آنجا بگیرند و آنان را اخراج کنند.» در پاورقی این عبارت، دو منبع ارائه شده است. نخستین مطلب، تکرار روایتی است که در شماره ۱۹/۴ بررسی شد (کافی: ۸/۳۳۱) و البته ربطی هم به مردم کوفه ندارد!!

## ۱-۵- روایت رجال کشی

۲۲/۵- این حدیث، از رجال کشی (۳۵۳-۳۵۴) که وصول نامه‌ای به محضر امام صادق (علیه السلام) را گزارش می‌کند. نویسندگان نامه به اطلاع حضرت می‌رسانند که کوفه «در آشوب» است و اگر امام (علیه السلام) دستور دهند، آنان شهر را در اختیار خواهند گرفت. واکنش حضرت مشابه همان است که در روایت ۱۹/۴، نسبت به نامه‌ای مشابه انجام شد. ایشان نامه را پرت کرده و فرمودند: «من امام اینان نیستم.» آنچه در متن روایت، در مورد وضعیت کوفه بیان شده است، با آنچه که مؤلف ذکر کرده و «مردم کوفه را منتظر دستور امام (علیه السلام) دانسته بسیار فرق دارد. نحوه توصیف ایشان، گمان آمادگی مردم نسبت به فرماندهی حضرت، و جایگاه سیاسی امام (علیه السلام) و امامت در دیدگاه مردم را بسیار تشدید می‌کند، که البته واقعیت ندارد. خاستگاه نظری نویسندگان نامه نیز همان است - یا لا اقل می‌تواند باشد - که در موارد قبل بیان شد، و نه منطبق بر تئوری کتاب مکتب در فرایند تکامل.

## ۶- ادعای امام، اولویت نخست رهبری معنوی قیام از نظر عباسیان

در ادامه آمده: «حتی عباسیان که سرانجام قدرت را به دست گرفتند براساس روایات تاریخی در آغاز به او [حضرت صادق (علیه السلام)] به مثابه اولویت نخست برای رهبری معنوی قیام می‌اندیشیدند.»

کتاب تا اینجا، ترسیم پررنگی از نقش سیاسی صادقین (علیهم السلام) انجام داد. ادعای امید بسیاری از مردم به این که آنان رهبری نهضت ضد اموی را به دست گیرند، به طوری که خودداری آنان موجب «حیرت» شیعیان شده باشد؛ و تعبیراتی از این دست، که میزان انطباق آن‌ها با مدارک را سنجیدیم، همچنین تأکید بر جمله مبالغه آمیز یک راوی که «نیمی از جهان هوادار امام (علیه السلام) هستند»، گنجاندن مطلبی در ترجمه که در متن روایت وجود ندارد؛ بدین مضمون که «مردم کوفه تنها منتظر دستور امام (علیه السلام) بودند تا شهر را از دست بنی امیه درآورند.»

۱. کتبی، رجال الکسبی، ۳۵۳... قال: كنت عند أبي عبدالله (علیه السلام) فأتاه كتاب عبد السلام بن عبد الرحمن بن نعيم و كتاب الفيض بن المختار و سليمان بن خالد، يخبرونه أن الكوفة شاغرة برجلها و أنه إن أمرهم أن يأخذوها، أخذوها، فلما قرأ كتابهم رمى به، ثم قال: «ما أنا لهؤلاء بإمام، أما علموا أن صاحبهم السفیانی؟»

آخرین جزء این مجموعه، این ادعاست که حتی عباسیان در آغاز، امام صادق علیه السلام را «اولویت نخست رهبری معنوی قیام» می دانستند. مدارک ارائه شده برای این عبارت، مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۵۵ و ۳۵۶ / ملل و نحل ۱: ۱۷۹ و کافی ۸: ۲۷۴ است.

### ۱-۶- روایت مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۵۵ و ۳۵۶

۲۳/۶- روایت مناقب<sup>۱</sup>، تفاوت عمده‌ای با گزارش ارائه شده در کتاب دارد، و در آن آمده است که ابومسلم خراسانی، پس از مرگ ابراهیم امام (برادر سفاح و رهبر حزب عباسی در قیام بر علیه بنی امیه)، به امام صادق علیه السلام عبدالله بن الحسن و محمد بن علی بن الحسین نامه نوشت و یکایک آنان را به خلافت دعوت کرد. پاسخ امام علیه السلام آتش زدن نامه بود. در مقام بررسی باید گفت: آنچه روایت فوق گزارش می کند؛ اصلاً مربوط به دیدگاه عباسیان - و همچنین مربوط به اوائل کار آنان - نبوده، بلکه اقدامی است که ابومسلم پس از مرگ ابراهیم امام (برادر بزرگ سفاح و گزینه اصلی خلافت) انجام داد؛ چرا که نسبت به موقعیت خود و این که توسط عباسیان از سر راه برداشته شود (یعنی همان اتفاقی که در نهایت افتاد) نگران شده بود.

حتی او نیز به موازات امام علیه السلام، برای دو نفر دیگر نامه فرستاده و آنان را نیز به همکاری خوانده است.... این مدرک مؤید ادعای کتاب نیست.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۴/۲۲۹: ... لما بلغ أبا مسلم موت إبراهيم الإمام وجه بكتبه إلى الحجاز إلى جعفر بن محمد و عبد الله بن الحسن و محمد بن علی بن الحسین، يدعو كل واحد منهم إلى الخلافة. فبدأ بجعفر فلما قرأ الكتاب أحرقه و قال: «هذا الجواب». فأثنى عبد الله بن الحسن، فلما قرأ الكتاب، قال: أنا شيخ، و لكن ابني محمداً مهدى هذه الأمة، فركب. و أتى جعفرأ، فخرج إليه و وضع يده على عنق حماره و قال: «يا أبا محمد، ما جاء بك في هذه الساعة» فأخبره. فقال: «لا تفعلوا! فإن الأمر لم يأت بعد». فغضب عبد الله بن الحسن، و قال: لقد علمت خلاف ما تقول، و لكنه يحملك على ذلك الحسد لابني. فقال: «لا والله، ما ذلك يحملني و لكن هذا و إخوته و أبناء دونك»، و ضرب بيده على ظهر أبي العباس السفاح ثم نهض ...

## ۲-۶- روایت مناقب و ملل و نحل ۱: ۱۷۹

۲۴/۶ و ۲۵ - دو روایت مناقب ابن شهر آشوب<sup>۱</sup> و ملل و نحل<sup>۲</sup> نیز گزارش مشابهی از پیشنهاد ابومسلم به امام صادق (علیه السلام) و غیر منطبق بر ادعای مؤلف است. باید گفت که قلمداد کردن دعوت ابومسلم از امام (علیه السلام) به منزله اعتقاد عباسیان به «اولویت نخست بودن حضرت برای رهبری معنوی قیام»، بی توجهی به مسلمات تاریخی و دسیسه‌های عباسیان برای رسیدن به قدرت و پیچ و تاب‌های این فراز از تاریخ است. اساساً باید پرسید که مؤلف محترم، به چه دلیل یا قرینه‌ای، عباسیان را در پی قیامی معنوی می‌داند؛ تا خواسته باشند رهبری معنوی آن بر عهده امام (علیه السلام) یا هر شخص دیگر بنهند؟! این نمونه دیگر استنتاج غلط از منابع ارائه شده و مصادره به مطلوب نمودن نقلیات تاریخی است.

## ۲-۷- ادعای اعتراض یاران امام به سکوت و عدم قیام امام

در ادامه باز هم بر حرارت مطلب افزوده شده: «[در اثر] امتناع امام از دخالت و بهره برداری از موقعیت، ... عده‌ای از هواداران وی بی‌مجامله می‌گفتند که در آن وضعیت، سکوت و عدم قیام برای او حرام است.»

۲۶/۷ - مستند این نقل، روایتی از کافی<sup>۳</sup> ۲/۲۴۲ است که قبلاً در شماره ۲۱/۵ بررسی کردیم. در این روایت، سدید صیرفی به امام صادق (علیه السلام) عرض می‌کند: «والله ما یسعک القعود» و دلیل سخن خود را کثرت یاران و شیعیان حضرت می‌شمارد.

۱. ... أن أباً مسلم الخلال وزير آل محمد، عرض الخلافة على الصادق (عليه السلام) قبل وصول الجند إليه، فأبى وأخبره أن إبراهيم الإمام لا يصل من الشام إلى العراق، وهذا الأمر لأخويه الأصغر، ثم الأكبر، و يبقى في أولاد الأكبر و أن أباً مسلم بقي بلا مقصود، فلما أقبلت الرايات كتب أيضاً بقوله و أخبره أن سبعين ألف مقاتل وصل إلينا فننتظر أمرک. فقال: «إن الجواب كما شافهتک». فكان الأمر كما ذکر؛ فبقي إبراهيم الإمام في حبس مروان وخطب باسم السفاح و قرأت فی بعض التواريخ لما أتى کتاب أبي مسلم الخلال إلى الصادق (عليه السلام) بالليل، قرأه ثم وضعه على المصباح فحرقه، فقال له الرسول و ظن أن حرقه له تغطية و ستر و صيانة للأمر، هل من جواب؟ قال: «الجواب ما قد رأيت».

۲. شهرستانی، الملل و النحل، ۱/۱۵۴: ... فبعث [أبو مسلم] إلى الصادق جعفر بن محمد -رضی الله عنهما- إني قد أظهرت الكلمة ودعوت الناس عن موالاة بنی أمیه إلى موالاة أهل البيت؛ فإن رغبت فيه فلا مزيد عليك. فكتب إليه الصادق -رضی الله عنه: «ما أنت من رجالي، ولا الزمان زمني». فحاد أبو مسلم إلى أبي العباس عبدالله بن محمد السفاح وقلده أمر الخلافة.

مؤلف کتاب، «ما یسعک» را در عبارت فوق، به معنای «بر شما حرام است» گرفته، که ترجمه صحیحی نیست. در کتاب العین آمده: «لا یسعک، آی: لست منه فی سعة» یعنی: «امکان آن (به راحتی) برایت فراهم نیست.» یا «راه این کار برایت باز نیست.» تفاوت فاحش ترجمه و اصل عبارت قابل توجه است.

توضیح متن روایت نیز گذشت و معلوم شد که اساساً نظریه مؤلف را تأیید نمی‌کند. ضمناً که این روایت، تنها نقل سخن یک نفر است که - صرف نظر از مناقشه در اصل برداشت انجام شده - مؤلف آن را به «عده‌ای از هواداران» نسبت داده است. این یک نفر نیز، پس از رد نظریه‌اش از سوی امام (علیه السلام)، هیچ علامتی از «حیرت» و «شوکه»، یا حتی «تعجب»، از خود بروز نداده است.

## ۸- ادعای اظهار یأس و ناامیدی یاران

در ادامه متن کتاب می‌خوانیم: «دیگران فقط اظهار یأس و ناامیدی می‌کردند که با وجود چنین موقعیت مناسب، روزگار رهایی و دوران طلایی موعود شیعیان همچنان دور به نظر می‌رسد.»

در پاورقی به کافی: ۱: ۳۶۸؛ غیبت نعمانی: ۲۸۸، ۲۹۴، ۱۹۸، و ۳۳۰؛ غیبت شیخ طوسی ۲۶۳، ۲۶۲ و ۲۶۵ اشاره شده است.

### ۸-۱- روایت کافی: ۱: ۳۶۸

۲۷/۸- در این صفحه از کافی، تنها سؤال اصحاب درباره زمان فرج و ظهور قائم (ع) و پاسخ ائمه (ع) به مضمون «كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ وَ هَلَكَ الْمُسْتَعِجِلُونَ» آمده است که نهی از تعیین وقت و عجله ورزیدن برای فرج موعود است و اشاره‌ای هم به «فرجی» است که خداوند در سال ۷۰ هجری مقدر فرموده بود و سپس در اثر عملکرد مسلمانان به تأخیر افتاد و ما در مقاله قبل، از آن به «فرج نسبی» تعبیر کردیم.

باید گفت که هیچ یک از این مطالب، ربطی به مسأله مطرح در متن کتاب ندارد.

### ۸-۲- روایت غیبت نعمانی: ۱۹۸

۲۸/۸- این روایت غیبت نعمانی نیز دارای همین مضامین سه‌گانه است. جالب آنکه در این صفحات، اصلاً گزارشی از حالات شیعیان، اعم از «یأس و ناامیدی» یا هر حالت دیگری



نیست. تنها در اولین روایت از کتاب غیبت، راوی چنین پرسیده است: «جعلنی الله فداک، متى هذا الأمر الذی تنتظرونه فقد طال علينا؛ فدایت شوم امری که در انتظار آن هستید، کی خواهد بود؟ همانا انتظار ما به طول انجامیده است». آیا مؤلف از این تعبیر، برداشت کرده که «دیگران فقط اظهار یأس و ناامیدی می کردند»؟!

### ۳-۸- روایت غیبت نعمانی: ۲۸۸، ۲۹۴ و ۳۳۰

۲۹/۸- روایات صفحه ۲۸۸ و ۲۹۴ غیبت نعمانی هم؛ تنها برخی از موضوعات فوق الذکر را دربردارد.

۳۰/۸- روایات صفحه ۳۳۰ از غیبت نعمانی، مربوط به باب «ما جاء فی أن من عرف إمامه لم یضره تقدم هذا الأمر أو تأخر؛ آنچه در این موضوع آمده که هر کس امامش را بشناسد، جلو یا عقب افتادن این امر (ظهور قائم علیه السلام) به او ضرری نمی زند.» و مضمون آن‌ها مطابق همین عنوان است که ابدأ هیچ ربطی به بحث مؤلف ندارد.

### ۴-۸- روایت غیبت شیخ طوسی ۲۶۳، ۲۶۲ و ۲۶۵

۳۱/۸- در نخستین روایت مورد استناد از غیبت شیخ (صفحه ۲۶۲)<sup>۲</sup>، راوی می پرسد که آیا زمان فرج معلوم است؟ امام علیه السلام پاسخ منفی می دهند، و یکی از علائم نزدیک شدن ظهور

۱. نعمانی، الغیبه، ۳۳۰: ح ۳... عن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك، متى الفرج؟ فقال: «يا أبا بصير، وأنت ممن يريد الدنيا من عرف هذا الأمر، فقد فرج عنه بانتظاره».

ح ۴: قال: سألت أبو بصير أبا عبد الله عليه السلام وأنا أسمع. فقال: تراني أدرك القائم عليه السلام؟ فقال: «يا أبا بصير أأست تعرف إمامك؟» فقال: إى والله، وأنت هو. وتناول يده. فقال: «والله ما تبالي يا أبا بصير ألا تكون محتبياً بسيفك في ظل رواق القائم عليه السلام».

ح ۵: عن الفضل بن يسار، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: «من مات و ليس له إمام، فميتته ميتة جاهليه، و من مات و هو عارف لإمامه لم يضره تقدم هذا الأمر أو تأخر، و من مات و هو عارف لإمامه كان كمن هو قائم مع القائم في فسطاطه».

۲. طوسی، الغیبه، ۴۲۷: قال: إن لبنى فلان ملكاً مَوْجلاً حتى إذا أمنوا واطمأنوا و ظنوا أن ملكهم لا يزول صيح فيهم صيحة فلم يبق لهم راع يجمعهم و لا واع يسمعهم و ذلك قول الله عزوجل «حتى إذا أخذت الأرض زخرفها و أزينت و ظن أهلها أنهم قادرون عليها أتاهم أمرنا ليلاً أو نهاراً فجعلناها حصيداً كأن لم تغن بالأمس كذلك نُفصل الآيات لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ». قلت: جعلت فداك، هل لذلك وقت؟ قال: «لا؛ لأن علم الله غلب علم الموقنين. إن الله تعالى وعد موسى ثلاثين ليلة و أتمها بعشر لم يعلمها موسى ولم يعلمها بنو إسرائيل، فلما جاوز الوقت قالوا غرنا موسى فعبدوا العجل، ولكن إذا كثرت الحاجه و الفاقه في الناس و أنكروا بعضهم بعضاً فعند ذلك توقعوا أمر الله صباحاً و مساءً».

را بیان می‌فرمایند.

۳۲/۸- در روایت دوم، امام علیه السلام درباره فرج نسبی سخن می‌گویند که چند نوبت به تأخیر افتاده است.<sup>۱</sup>

۳۳/۸- در روایت سوم<sup>۲</sup>، از ابوبصیر نقل شده که از امام علیه السلام سؤال می‌کند: آیا برای این امر (فرج آل محمد علیهم السلام) زمان معینی هست تا ما به سرآمد کارمان برسیم و راحتی بیابیم؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «بله، بوده، اما شما مطلب را اعلام کردید و در نتیجه خداوند، زمان را افزود». چنان که ملاحظه می‌شود، در متن این روایات نیز مانند چند مورد قبل، هیچ سخنی از «یأس و ناامیدی» شیعیان، در اثر «امتناع امام از دخالت و بهره برداری از موقعیت» وجود ندارد، بلکه بالاتر اینکه اصلاً ربطی میان این روایات، با ادعای مطرح در کتاب نیست.

## ۹- چرخش در مطالب کتاب

در کتاب تا این‌جا ادعاهای ناواردی را درباره نوع نگرش شیعیان، در زمینه وظایف سیاسی مقام امامت و قائمیت مطرح شد. رویکرد مباحث، ارائه نوعی اعتقاد و دل بستگی شدید در میان شیعیان، نسبت به اقدامات سیاسی و ضد حکومتی ائمه علیهم السلام بود، به نحوی که خودداری آن بزرگواران از اقدام در حیطه‌های مذکور، شیعیان را تا سرحد شوکه شدن و تجدید نظر کردن در عقاید پیشین (نسبت به امامت) پیش می‌برده است.

در ادامه این افراط‌ورزی، در سوی دیگر؛ ادعاهایی تفریطی درباره موضع‌گیری‌های سیاسی - اجتماعی امام صادق علیه السلام مطرح می‌شود، به شکلی که گویا آن حضرت علاوه بر خودداری از هر گونه فعالیت سیاسی و مسلحانه و منع شیعیان از این امور، حتی آنان را از هر نوع تبلیغ

۱. همان، ۴۲۸؛ و عنه عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الثمالي، قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: إن علياً عليه السلام كان يقول إلى السبعين بلاء، وكان يقول بعد البلاء رخاء، وقد مضت السبعون، ولم تر رخاء. فقال أبو جعفر عليه السلام: «يا ثابت، إن الله تعالى كان وقت هذا الأمر في السبعين، فلما قتل الحسين عليه السلام اشتد غضب الله على أهل الأرض فأخره إلي أربعين ومائة سنة، فحدثناكم فأدعتم الحديث وكشفتهم قناع السر، فأخره الله ولم يجعل له بعد ذلك عندنا وقتاً، و «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». قال أبو حمزة: و قلت ذلك لأبي عبد الله عليه السلام. فقال: «قد كان ذاك».

... عن عثمان النواء، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «كان هذا الأمر في، فأخره الله ويفعل بعد في ذريتي ما يشاء».

۲. همان، ۴۳۱؛ عن أبي بصير، قال: قلت له: ألهذا الأمر آمد نزيح أبداننا و ننتهي إليه؟ قال: «بلى، و لكنكم أذعتم فزاد الله فيه».

و دعوت افراد به تشیع نیز بازداشته بودند و ....  
این تحلیل تفریط‌گرایانه در کنار افراط پیشین، تضاد شدیدی را شکل می‌دهد که خواننده را به سوی نتیجه‌ای ناصواب سوق خواهد داد.  
در ادامه به بررسی تفصیلی این موضوع می‌پردازیم.

### ۱۰- چند ادعای تأمل برانگیز

مؤلف در ادامه بحث، چند مطلب قابل تأمل را مطرح کرده است. ایشان نوشته:  
اما امام نه تنها خود مطلقاً از سیاست دوری جست بلکه پیروان خود را نیز به شدت از هر عمل سیاسی منع کرد و دستور داد که شیعیان حق ندارند به هیچ یک از گروه‌های مسلح فعال پیوسته یا تبلیغات شیعی کنند یا با استفاده از شرایط و جو موجود اجتماع که شعار آن طلب رضایت از اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام بود درصدد جذب افراد جدید به حلقه پیروان مکتب تشیع جعفری باشند.<sup>۱</sup>  
مطلب برخی پاورقی‌ها، به بحث اصلی و مورد نظر ما ربط ندارد، اما در ادامه ادعا شده «امام صادق علیه‌السلام دستور دادند که شیعیان حق ندارند تبلیغات شیعی کنند، یا درصدد جذب افراد جدید به حلقه پیروان مکتب تشیع جعفری باشند»؛ گرچه این مطلب نیز ارتباط اندکی با موضوع اصلی بحث دارد، اما فی نفسه ادعای قابل تأملی است که به مقایسه آن با منابع ارائه شده خواهیم پرداخت.

برای مطلب فوق، کافی: ۲: ۲۲۱-۲۲۶ و ۳۶۹-۳۷۲ (برای عبارت اول)؛ محاسن برقی: ۱: ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۳/کافی: ۱: ۱۶۵-۱۶۷ (برای عبارت دوم) به عنوان منبع ارائه شده است. ما محتوای روایات چهار بخش فوق را طی چهار شماره مطرح و سپس استناد مؤلف به مجموع آن‌ها را در انتها نقد می‌کنیم.

۱۰-۱- مدارک ارائه شده برای ادعای «منع امام صادق علیه‌السلام از تبلیغات شیعی»

۱۰-۱-۱- روایات کتاب کافی

۳۴/۹- کافی: ۲: ۲۲۱ تا ۲۲۶ «باب الکتمان» است و روایاتش تأکید بر تقیه و کتمان سرّ ائمه علیهم‌السلام

۱. مدرس طباطبائی، مکتب در فرآیند تکامل، ص ۳۶.

دارد، نه تبلیغات شیعی نکردن. خاصهً برخی از این احادیث درباره ضرورت کتمان مطالبی است، که اگر گفته شود، مورد انکار قرار می‌گیرد.

در حدیث پنجم باب، از امام صادق علیه السلام نقل شده: «... مِنْ أَحْتِمَالِ أَمْرِنَا سَتْرُهُ وَ صِيَانَتُهُ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ ... حَدُّهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ اسْتُرُوا عَنْهُمْ مَا يُنْكِرُونَ...»؛ «از لوازم پذیرش ولایت ما، پوشاندن و حفظ آن، از کسانی است که اهلیت آن را ندارند ... با مردم مطالبی را بگوئید که برایشان قابل پذیرش است و آنچه را انکار می‌کنند، بپوشانید.»

و در حدیث هشتم آمده: «إِنَّ التَّقِيَّةَ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ.»

این احادیث، هیچ‌گونه ارتباطی با ادعایی که به آن‌ها استناد داده شده، ندارد.

۳۵/۹ - این بخش از کافی ۲: ۳۶۹ تا ۳۷۲ «باب الاذاعة» (افشای سر - ضد تقیه) می‌باشد که همین مضامین را دارد و تأکید بر تقیه از جباران صاحب قدرت است. از جمله در روایات پنجم و ششم باب، سخن از افراد و امت‌هایی رفته که درباره انبیاء خود یا برخی مؤمنان، مطالبی را نقل کردند که در نهایت به گوش جباران رسید و باعث کشته شدن آن پیامبر یا مؤمن گشت و آن افشاگران سر، در خون آنان شریک محسوب شدند.

این احادیث نیز کاملاً با ادعای متن کتاب، بی‌ارتباط است.

## ۲-۱-۱۰-۱- روایات محاسن برقی

۳۶/۹ - در صفحات یاد شده از محاسن برقی، باب «الهداية من الله عز وجل» - همچنین روایات استنادی از جلد اول کافی که در شماره بعد بدان می‌پردازیم - مطلب دقیق‌تری وجود دارد و البته خطای شدیدتری نیز از سوی آقای مدرسی، در استناد به این روایات رخ داده است.

در روایت سی و چهارم این باب<sup>۱</sup>، از امام صادق علیه السلام نقل شده که به راوی فرمودند:

شما را به مردم چه کار؟ از مردم دست بردارید و کسی را به عقیده خود

۱. برقی، محاسن، ۱/ ۲۰۰: ۳۴. .. عن ثابت أبي سعيد قال قال أبو عبد الله عليه السلام يا ثابت ما لكم ولناس كفوا عن الناس ولا تدعوا أحدا إلى أمركم فوالله لو أن أهل السماوات وأهل الأرضين اجتمعوا على أن يهدوا عبدا يريد الله ضلالتة ما استطاعوا على أن يهدوه ولو أن أهل السماوات وأهل الأرضين اجتمعوا على أن يضلوا عبدا لله يريد الله هداة ما استطاعوا أن يضلوه كفوا عن الناس ولا يقل أحدكم أخی و ابن عمی و جاری فإن الله إذا أراد بعبد خيرا طيب روحه فلا يسمع معروفا إلا عرفه و لا منكرا إلا أنكره ثم يقذف الله في قلبه كلمة يجمع بها أمره

دعوت نکنید. به خدا قسم، اگر اهل آسمان‌ها و زمین برای هدایت بنده‌ای که خدا ضلالتش را خواسته جمع شوند، نخواهند توانست هدایتش کنند، و اگر اهل آسمان‌ها و زمین برای گمراهی بنده‌ای که خدا هدایتش را خواسته جمع شوند، نخواهند توانست گمراهش کنند. از مردم دست بردارید و کسی از شما نگوید این برادر من است، یا پسر عمویم است، یا همسایه‌ام است... در بقیه روایات این صفحات<sup>۱</sup> نیز؛ همین مضمون تکرار شده است. مثلاً در روایت شماره سی و نه آمده: «شما را به دعوت کردن مردم چه کار؟ هیچ‌کس وارد این عقیده نمی‌شود، مگر آن که خداوند برایش نوشته باشد...»

### ۳-۱-۱۰- روایت کتاب کافی: ۱۶۵-۱۶۷

۳۷/۹- کافی: ۱۶۵-۱۶۷ باب «الْهُدَايَةُ أَنَّهُمَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» است که در آن نیز سه روایت به مضمون روایات قبلی وجود دارد. اولین مورد (که روایت اول باب است) همان روایت شماره ۳۴ از محاسن برقی است که در شماره قبل، متن آن را آوردیم. در روایت بعدی<sup>۲</sup> - که روایت سوم باب است - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

۱. همان، ۱/ ۲۰۱: ح ۳۶: عن كليب بن معاوية الأسدی، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: «ما أنتم و الناس؟ إن الله إذا أراد بعبد خيراً نكت في قلبه نكتة بيضاء فإذا هو يحوّل لذلك و يطلبه».

ح ۳۹: عنه عن أبيه عن صفوان و فضالة بن أيوب عن داود بن فرقد، قال: كان أبي يقول: «ما لكم و لدعاء الناس إنه لا يدخل في هذا الأمر إلا من كتب الله له...».

ح ۴۰: عن أيوب بن الحر، قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: «إن رجلاً أتى أبي، فقال: إني رجل خصم أخاصم من أحب أن يدخل في هذا الأمر؟ فقال له أبي: لا تخصص أحد؛ فإن الله إذا أراد بعبد خيراً نكت في قلبه نكتة حتى أنه ليبر به الرجل منكم يشتهي لقاءه...».

محاسن ج ۱ ص ۲۰۳: ۴۸: عنه عن يحيى بن إبراهيم بن أبي البلاد عن أبيه عن جده عن رجل من أصحابه يقال له عمران إنه خرج في عمرة زمن الحجاج - لعنه الله، فقلت له: هل لقيت أبا جعفر عليه السلام؟ فقال: نعم. فقلت: ما قال لك؟ قال: قال لي يا عمران، ما خير الناس فقلت تركت الحجاج يشتم أباك على المنبر أعنى علي بن أبي طالب عليه السلام؟ فقال: «أعداء الله يدهون بسبنا أما إنهم لو استطاعوا أن يكونوا من شيعتنا لكانوا و لكنهم لا يستطيعون؛ إن الله أخذ ميثاقنا و ميثاق شيعتنا و نحن و هم أظلة فلو جهد الناس أن يزيدوا فيهم رجلاً أو ينقصوا منهم رجلاً ما قدروا على ذلك».

ح ۴۹: عنه عن أبيه عن القاسم بن محمد عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال: «لا تخصصوا الناس؛ فإن الناس لو استطاعوا أن يحبوا لأحبونا إن الله أخذ ميثاق شيعتنا يوم أخذ ميثاق النبيين فلا يزيد فيهم أحد أبداً و لا ينقص منهم أحد أبداً».

۲. کلبینی، کافی، ۱/ ۱۶۶: ح ۳: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ:

... با مردم درباره دیتان جدل نکنید، که جدل قلب را مریض می‌کند. خدای متعال به پیامبرش ﷺ فرموده: ﴿تو نمی‌توانی هر کسی را که دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و او به هدایت یافتگان آگاه‌تر است﴾. (قصص/۵۶) و فرموده: ﴿و اگر پروردگار تو می‌خواست، تمام کسانی که روی زمین هستند، همگی به (اجبار) ایمان می‌آوردند﴾ آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور کنی که ایمان بیاورند؟ (یونس/۹۹) مردم را رها کنید که آنان [دین خود را] از مردم گرفته‌اند، در حالی که شما از پیامبر خدا ﷺ گرفته‌اید. از پدرم شنیدم که فرمود: «هرگاه خدای عزوجل داخل شدن در این عقیده را مقرر کند، واقع شدنش، از رسیدن پرنده به لانه‌اش سریع‌تر خواهد بود.»

در بررسی آتی، نشان خواهیم داد که هیچ‌یک از این روایات، بر ادعای مطرح در کتاب مورد نقد، دلالت ندارد.

## ۲-۱۰- بررسی استنادات «منع تبلیغ و جذب افراد به تشیع»

یادآور می‌شود که مؤلف کتاب درصدد یافتن قطعات گمشده از پازل تاریخی تشیع بود و در همین راستا، در بخش اخیر نیز به عنوان یک قطعه تاریخی، از «منع تبلیغ و جذب افراد به تشیع، از سوی امام صادق (علیه السلام)» سخن گفته است. در این جهت، وی با بیان عبارت «امام صادق (علیه السلام) دستور داد که شیعیان حق ندارند ... با استفاده از شرایط و جو موجود اجتماع که شعار آن طلب رضایت از اهل بیت پیامبر ﷺ بود درصدد جذب افراد جدید به حلقه پیروان مکتب تشیع جعفری باشند»، این اتفاق را یک حادثه تاریخی و مرتبط با دوره خاصی از زمان امامت امام صادق (علیه السلام) دانسته که شعار جلب رضایت آل محمد ﷺ، از سوی قیام‌کنندگان

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يَقُولُ: «اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ لِلَّهِ وَ لَا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ فَإِنَّهُ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِلَّهِ وَمَا كَانَ لِلنَّاسِ فَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ وَ لَا يُخَاصِمُوا النَّاسَ لِذِينِكُمْ فَإِنَّ الْمُخَاصِمَةَ مَعْرُضَةٌ لِلْقَلْبِ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِنَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ): «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ وَ قَالَ: «أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛ ذُرُوا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ أَخَذُوا عَنِ النَّاسِ وَ إِنَّكُمْ أَخَذْتُمْ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ)؛ إِي سَمِعْتُ أَبِي (علیه السلام) يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا كَتَبَ عَلَى عَبْدٍ أَنْ يَدْخُلَ فِي هَذَا الْأَمْرِ كَانَ أَسْرَعَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّيْرِ إِلَى وَكْرِهِ».

ح ۴: عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) نَدْعُو النَّاسَ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ. فَقَالَ: «لَا يَأْفِضِيلُ، إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَمَرَ مَلَكًا فَأَخَذَ بِعُنُقِهِ فَأَدْخَلَهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ طَائِعًا أَوْ كَارِهًا».

ضداموی مطرح شده بود.

در مقام نقد باید گفت روایات مورد استناد اصلاً ناظر به فراز خاصی از تاریخ تشیع نبوده، بلکه راهبردهایی دائمی است که همواره در تعالیم اهل بیت علیهم السلام آمده است؛ به علاوه، آنچه مبنای «منع تبلیغ و جذب افراد به تشیع» تلقی کرده‌اند، مبانی فرا زمانی مورد تأکید قرآن کریم است.

مطالب مذکور دو محور دارد:

۱- تقیه و کتمان عقاید از جباران، دشمنان و مخالفان، و همچنین از کسانی که اهلیت آن را ندارند.

«تقیه» دستورالعملی همیشگی از سوی خاندان رسالت علیهم السلام به پیروان خود بوده، و در همان روایات مورد استناد آقای مدرسی نیز تصریحاتی بدین «استمرار دستور» وجود دارد، از جمله فرموده امام صادق علیه السلام که پیش‌تر ذکر کردیم: «تقیه دین من و دین پدران من است. هر کس تقیه ندارد، دین ندارد.»<sup>۱</sup> و از آن حضرت، در همان کتاب نقل شده: «التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> و همچنین: «إِنَّ التَّقِيَّةَ جُنَّةُ الْمُؤْمِنِ؛ تقیه سپر مؤمن است...»<sup>۳</sup> با مراجعه به ابواب تقیه در منابع روایی، مستندات فراوانی بر این‌ها افزوده می‌شود، ضمن آنکه مستند قرآنی تقیه نیز – چنانکه در تفاسیر و روایات تفصیلاً آمده، آیه ۱۰۶ سوره نحل<sup>۴</sup> و مربوط به ماجرای عمار یاسر است که در اثر شکنجه مشرکان، سخنانی خلاف اعتقاد خود را به زبان راند و خدای متعال عمل او را تأیید فرمود.

در برخی روایات، این آیه به عنوان مستند تقیه ذکر شده است؛ از جمله سخن منقول از امام صادق علیه السلام: «تقیه حافظ مؤمن است و کسی که تقیه نمی‌ورزد؛ ایمان ندارد.» راوی می‌گوید: «پرسیدم آیا این مطلب، همان آیه *إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ...* است؟» حضرت فرمودند: «مگر

۱. کلینی، کافی ۳۲۲/۲ ح ۸.

۲. کلینی، همان، ۲۱۷/۲: باب التقیه، حدیث ۳.

۳. همان، ۲۲۰، حدیث ۱۴.

۴. «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۲۷/۱۶: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ التَّقِيَّةَ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى *إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ* قَالَ وَ هَلِ التَّقِيَّةُ إِلَّا هَذَا».

تقیه غیر از این است؟»

همچنین ضرورت کتمان حقایق دینی از ناهلان، دستوری همیشگی بوده و هست. محدثان شیعه در کتب خود، ابواب مستقلى در این موضوع گشوده‌اند. به عنوان مثال باب «وجوب کتمان دین از غیر اهل آن، با تقیه» در *وسائل الشیعه* و مستدرک آن<sup>۱</sup>.

در دو حدیث اول باب یادشده، از مستدرک *وسائل*، از رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ و در حدیث ششم، از امام سجاد ﷺ کلامی با مضمون مشترک و بدین معنا نقل شده: «با مردم از آنچه می‌پذیرند سخن بگویند و از گفتن آنچه انکار می‌کنند (یا تحمل قبولش را ندارند) خودداری ورزید.» دلیل این امر نیز جلوگیری از تکذیب خدا و رسول از سوی مردم ذکر گردیده است.

بنابراین، نسبت دادن این دستورات به برهه تاریخی خاص و بارکردن تحلیل تاریخی بر آنها از اساس غلط است.

محور دومی که به عنوان مبنای «منع تبلیغ و جذب افراد به تشیع» از روایات استخراج کرده‌اند، عبارت است از:

۲- اینکه هدایت و ضلالت در دست خدا است و هیچ کس به عقیده حقه در نمی‌آید، مگر خداوند برایش نوشته باشد.

این درحالی است که مطلب فوق، یکی از مبانی مورد تأکید قرآن کریم و - مانند مورد قبل - قاعده‌ای همیشگی است، نه مربوط به دوره‌ای خاص از تاریخ تشیع.

قابل توجه اینکه در یکی از روایات مورد استناد در کتاب - که در شماره ۳۵/۸ بازگو کردیم - امام صادق ﷺ به دو آیه قرآن کریم استناد فرموده‌اند، از جمله: ﴿ای پیامبر! تو نمی‌توانی هر کسی را که دوست داری هدایت کنی ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و او به هدایت یافتگان آگاه‌تر است﴾. (قصص/۵۶)

مضمون سایر روایات نیز بر همین منوال است، مثلاً در روایتی که ترجمه‌اش را - طی شماره ۳۷/۹ - آوردیم، امام ﷺ ابتدا مخاطبان خود را از دعوت مردم به تشیع بازمی‌دارند، آن‌گاه در مقام بیان علت می‌فرمایند: ﴿به خدا قسم اگر اهل آسمان‌ها و زمین برای هدایت بنده‌ای که

۱. همان، ۲۳۵/۱۶، نوری، مستدرک‌الوسائل، ۱۲/۲۷۴.



خدا ضلالتش را خواسته جمع شوند، نخواهند توانست هدایتش کنند، و اگر اهل آسمان‌ها و زمین برای گمراهی بنده‌ای که خدا هدایتش را خواسته جمع شوند، نخواهند توانست گمراهش کنند؛<sup>۱</sup> این مطلب نیز مشابه مضمون آیه مورد استناد امام علی<sup>علیه السلام</sup> در روایت قبل و ده‌ها آیه دیگر قرآن کریم است.

با توجه به توضیحاتی که گذشت، تحلیل کتاب مکتب در فرایند تکامل از روایات مذکور، سه اشکال عمده دارد:

۱- دستورات مورد استناد، برخلاف استنتاج صورت گرفته، تابع حوادث و مربوط به برهه خاص تاریخی نیست و لذا احکام تاریخی استخراج شده از آن‌ها نیز معتبر نخواهد بود.

۲- این دستورات قرآنی است و نه صرفاً روایی.

۳- نکته مهمی که باید بر مطالب قبلی افزود؛ اینکه استنتاج ناصحیح انجام گرفته از روایات مذکور، منجر به جبرگرایی و مستلزم تعطیلی دائمی تبلیغ دینی است؛ یعنی اگر از اینکه هدایت و ضلالت به دست خداوند است، نتیجه گرفته شود که «نباید با تبلیغات، درصدد جذب افراد جدید به مکتب تشیع جعفری بود»، پس هرگز نباید کسی را به دین و مذهبی دعوت کرد، زیرا- به حکم قرآن کریم - هدایت و ضلالت همیشه به دست خداوند است. این نتیجه‌ای بدیهی‌البطالان است، پس مقدمه آن - یعنی استنتاج آقای مدرسی از روایات - باطل است.

جا دارد<sup>۱</sup> یادآوری کنیم که آیات قرآنی با مضمون این که هدایت در دست خدا است، بسیار زیادند. به عنوان نمونه:

«مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۲</sup>  
 «مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ»<sup>۳</sup>

۱. یادآور می‌شود که تا اینجا با ایرادات نقضی که بر استنتاجات آقای مدرسی وارد شد، آن استنتاجات ابطال گردید. از اینجا به بعد، توضیحات حلی است و لذا، صرف نظر از این توضیحات و یا حتی با فرض قابل مناقشه بودن آن، نقض‌ها وارد و بطلان برداشت‌های آقای مدرسی به قوت خود باقی خواهد بود.

۲. انعام/۳۹.

۳. اعراف/۱۸۶.

- ۱- ﴿فِيضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾
- ۲- ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلُّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ﴾
- ۳- ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَتْهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾
- ۴- ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾
- ۵- ﴿فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾
- ۶- ﴿ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾
- ۷- ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾

اما معنای صحیح این آیات - در قبال معنای غلطی که از استنتاج یاد شده لازم می آید - چیست؟ از آنجا که پاسخ تفصیلی به این سؤال به طول خواهد انجامید، تنها به یک جهت که با بحث ما مرتبطتر است می پردازیم:

آخرین آیه ای که ذکر کردیم (فاطر/۸) چنین فرمود: ﴿خداوند هر که را بخواهد گمراه می سازد و هر که را بخواهد هدایت می کند﴾؛ ادامه آیه چنین است: ﴿پس جانت به خاطر شدت تأسف بر آنان از دست نرود، خداوند به آنچه انجام می دهند داناست﴾.

بخش آخر آیه، در مقام تسلی خاطر دادن به رسول خدا ﷺ است، تا از شدت تأسف بر ایمان نیاوردن مشرکین، جان خود را به خطر نیاندازد. بنابراین درمی یابیم که آن مقدمه نیز در جهت تمهید همین امر است، یعنی به پیامبر اکرم ﷺ یادآور می شود که سررشته امر هدایت و ضلالت، مانند همه امور عالم در دست خدای متعال است، و چون چیزی از شمول اراده قاهره الهی خارج نیست، پس جایی برای نگرانی رسول خدا ﷺ و تأسف خوردن تا حد به خطر افتادن جان نیست.

۱. ابراهیم / ۴.

۲. اسراء / ۹۷.

۳. نحل / ۱۰۷ و ۱۰۸.

۴. بقره / ۲۱۳.

۵. روم / ۲۹.

۶. زمر / ۲۳.

۷. فاطر / ۸.

آن چه گفتیم با مضمون آیات متعددی از قرآن کریم که مشابه همین معنا را دارد، تأیید می‌شود، از جمله:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۱</sup> «بگو: «دلیل رسا (و قاطع) از آنِ خداست، و اگر او بخواهد، همه شما را (به اجبار) هدایت می‌کند؛ یعنی خداوند دلایلی دارد، و «توسط عقل یا انبیاء» ارائه می‌کند تا حدی که برای هیچ کس بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد، اما معنایش این نیست که اگر کسی پس از اتمام حجت الهی، از پذیرفتن سرباز زد، از حیطة قاهریت و سلطه او خارج است، بلکه اگر او بخواهد، همه را به اجبار هدایت می‌کند. با این توضیح، مضمون آیات فوق کاملاً سازگار است با آیاتی از قبیل ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ...﴾<sup>۲</sup> «بگو: این حق است از سوی پروردگارتان، پس هر که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر که می‌خواهد کافر گردد».

اگر به روایاتی با مضمون این که «هدایت و ضلالت دست خدا است.» و مورد استناد مؤلف کتاب قرار گرفت، بازگشتی کنیم، روشن خواهد بود که سیاق آنان مشابه همان است که در آیات یاد شده گذشت.

بنابراین همچنان که خدای متعال به رسول خود تسلی می‌دهد که به خاطر ایمان نیاوردن کثیری از مشرکان تأسف نخورد، ائمه علیهم‌السلام نیز با همان لحن؛ به شیعیان خود که از سویی با بی‌اقبالی مردم به مذهب حق مواجه بودند، و از سویی در شرایط فشار و تقیه نمی‌توانستند اطرافیان خود را به راحتی به تشیع دعوت کنند و از این بابت تأسف و خون دل می‌خوردند، تسلی می‌دهند و آنان را از حرص بر ایمان اطرافیان باز می‌دارند. در عین حال این سخنان به معنای «منع تبلیغ و جذب افراد به تشیع» نیست، همان گونه که آیات یاد شده، به معنای «منع رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از تبلیغ اسلام» نبود.

## ۱۱- ادعای عدم تمایل امام به امام خواندن خویش

مؤلف کتاب در ادامه، ادعای عجیب دیگری را مطرح کرده است:

۱. انعام/ ۱۴۹.

۲. کهف/ ۲۹.

روایاتی که نشان می‌دهد حضرت صادق (علیه السلام) مایل نبودند خود را امام بخوانند - با آنکه این مسأله جای تواضع نیست - شاید در همین روند [یعنی روند «منع از تبلیغ تشیع» که در فراز قبلی مطرح شد] بوده است. وی به شیعیان خود صریحاً می‌فرمود که او قائم آل محمد نیست و در روزگار زندگی و امامت او تغییری در وضع سیاسی جامعه روی نخواهد داد.<sup>۱</sup> مؤلف؛ عدم تمایل ادعایی در امام خواندن خویش از جانب حضرت صادق (علیه السلام) را در روند پیشین قلمداد می‌کند؛ یعنی در جهت «منع کامل از فعالیت‌های سیاسی، مسلحانه و هرگونه تبلیغ افراد به تشیع».

مدارک پاورقی اول، محاسن برقی ۱: ۲۸۸، ۲۸۹؛ تفسیر عیاشی ۱: ۳۲۷؛ کافی ۱: ۱۸۱؛ کشی: ۲۸۱ و ۳۴۹ و ۴۱۹ و ۴۲۱ و ۴۲۲-۴۲۳ و ۴۲۷ و برای ادعای مشابه درباره امام کاظم (علیه السلام) کشی: ۲۸۳ است.

### ۱-۱-۱- روایت محاسن برقی

۳۸/۱۰ - در نخستین روایت، که از محاسن برقی<sup>۲</sup> است، معاذ بن مسلم می‌گوید: برادرم عمر را به حضور امام صادق (علیه السلام) بردم و عرض کردم که وی می‌خواهد مطلبی را از شما بشنود. حضرت فرمودند: «هر چه می‌خواهی بپرس».

۱. مدرسی طباطبائی، مکتب در فرآیند تکامل، ص ۳۷.

۲. برقی، محاسن، ۲۸۸/۱: عَنْ مُعَاذِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: أَدْخَلْتُ عُمَرَ أَخِي عَلِيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ لَهُ: هَذَا عُمَرُ أَخِي وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَسْمَعَ مِنْكَ شَيْئًا. فَقَالَ لَهُ: «سَلْ عَمَّا نَشِئْتُ». فَقَالَ: أَسْأَلُكَ عَنِ الَّذِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ غَيْرُهُ وَلَا يَغْدِرُهُمْ عَلَيَّ جَهْلُهُ.

فَقَالَ: «شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالصَّلَاةُ الْخَمْسُ وَصِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَالْفِطْرُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَحُجُّ الْبَيْتِ وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ جُمْلَةً وَالْإِيْتِمَامُ بِأَيِّمَةِ الْحَقِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ». فَقَالَ عُمَرُ سَمِعْتُ لِي أَضْلَحَكَ اللَّهُ. فَقَالَ: «عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَالْخَيْرُ يُعْطِيهِ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ». فَقَالَ لَهُ: فَأَنْتَ - جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «هَذَا الْأَمْرُ يَجْرِي لِأَخْرِنَا كَمَا يَجْرِي لِأَوْلِيَانَا وَلِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ فَضْلُهُمَا». قَالَ: فَأَنْتَ - جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ فَقَالَ: «هَذَا الْأَمْرُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ». قَالَ: فَأَنْتَ - جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «هَذَا الْأَمْرُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي حَدُّ الزَّائِنِ وَالسَّارِقِ». قَالَ: فَأَنْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «الْقُرْآنُ نَزَلَ فِي أَقْوَامٍ وَهِيَ تَجْرِي فِي النَّاسِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْتَ لَتَرِدُنِي عَلَى أَمْرٍ.

عمر بن مسلم مبانی اصلی دین را می‌پرسد. حضرت موارد را ذکر می‌فرمایند، تا به عبارت «والإتتمام بأئمة الحق من آل محمد<sup>ص</sup>»؛ «پیروی کردن امامان حق از آل محمد<sup>ص</sup>» می‌رسند. عمر نام‌های آنان را می‌پرسد و امام<sup>ع</sup> از امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> تا امام باقر<sup>ع</sup> را نام می‌برند، سپس می‌فرمایند: «خدا خیر را به هر که بخواهد عنایت می‌کند.»

مخاطب می‌پرسد: «سپس شما می‌باید، فدایتان شوم؟» امام می‌فرمایند: «این امر (امامت) درباره نفر آخر ما، مانند نفر اولمان جریان می‌یابد.»

وی دوباره می‌پرسد: «سپس شما می‌باید، فدایتان شوم؟» حضرت می‌فرمایند: «این امر مانند شب و روز جریان می‌یابد.»

وی مجدداً می‌پرسد: «سپس شما می‌باید، فدایتان شوم؟» حضرت می‌فرمایند: «این امر مانند حدّهای مقرر در قرآن، جریان می‌یابد.»

او باز می‌پرسد: «سپس شما می‌باید، فدایتان شوم؟» حضرت می‌فرمایند: «قرآن درباره اقوامی نازل شد، اما تا قیامت در مردم جریان دارد.»

در پایان، معاذ به امام<sup>ع</sup> عرض می‌کند: «أنت لتزیدنی علی أمر» که به نظر می‌رسد منظور از امر، «امر ولایت» باشد؛ یعنی «شما بر عقیده (یا استواری) من در امر امامت می‌افزایید.» در مقام بررسی روایت و استناد آقای مدرسی، باید گفت: اولاً این روایت نشانه تبلیغ تشیع توسط شخص امام<sup>ع</sup> و با ادعای قبلی ایشان هم‌سویی ندارد.

ثانیاً حضرت در متن روایت، چند بار با کنایات «ابلق من التصریح» امامت خود را مطرح ساخته‌اند.

ثالثاً فضای تقیه در روایت «أظهر من الشمس» است.

بنابراین؛ حضرت ضمن اقدام به جذب افراد به تشیع، اصرار بر تقیه ورزیدن دارند، در نتیجه این روایت، نه تنها چیزی را در جهت روند مورد نظر در کتاب را اثبات نمی‌کند، بلکه در جهت خلاف مدعای ایشان است.

## ۲-۱۱- روایت تفسیر عیاشی

۳۹/۱۰- در روایت تفسیر عیاشی (۳۲۷:۱)<sup>۱</sup> ابن ابی یعفور ضمن عرض عقاید به محضر امام

۱. عیاشی، تفسیر عیاشی، ۳۲۷/۱: عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ<sup>ع</sup>: أَعْرَضَ عَلَيْكَ دِينِي الَّذِي أَدِينُ

صادق علیه السلام، امامت حضرت را نیز ذکر می کند. آن گاه امام علیه السلام می فرماید: «تو را از این که نام مرا بین مردم مطرح کنی، نهی می کنم.»

ابن ابی یعفور در ادامه می گوید: «آیه اولی الامر» را به عنوان آیه ای که در شأن ائمه علیهم السلام نازل شده ذکر کردم و سپس حضرت، «آیه ولایت» را نیز بر آن افزودند.

در این روایت امام صادق علیه السلام به امامت خود تصریح و تنها رعایت «تقیه» را به راوی تأکید فرموده اند. بالاتر اینکه حضرت، دو آیه قرآن را در باب امامت خویش - و دیگر امامان علیهم السلام - دانسته اند. این مطلب چه ربطی به ادعای مورد نقد دارد که «حضرت صادق علیه السلام مایل نبودند خود را امام بخوانند»؟

### ۳-۱۱- روایت کتاب کافی

۴۰/۱۰- در روایت از کافی<sup>۱</sup> (۱: ۱۸۱)، ذریح از حضرت صادق علیه السلام در مورد ائمه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می کند. حضرت تا امام باقر علیه السلام را نام می برد و می فرماید: انکار ایشان چون انکار معرفة الله و معرفة الرسول صلی الله علیه و آله است. راوی می پرسد: «پس از آنان شما هستی؟» و سه بار تکرار می کند. حضرت می فرماید: «من این سخنان را به تو گفتم تا از گواهان خداوند در زمینش باشی.»

مؤلف از این روایت استفاده کرده که حضرت مایل نبودند خود را امام بخوانند، اما ملاحظه می شود که از آن چیزی غیر از تقیه فهمیده نمی شود.

باید گفت که مستندات این بخش، نشانگر رعایت شدید «تقیه» از سوی امام علیه السلام و دستور

الله به. قال: «هاتیه». قلت: أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله و أقر بما جاء به من عند الله. قال: ثم وصفت له الأئمة حتى انتهيت إلى أبي جعفر علیه السلام. قلت: و أقول فيك ما أقول فيهم فقال: «أنتهاك أن تذهب باسمي في الناس».

قال ابنان: قال ابن أبي يعفور: قلت له: مع الكلام الأول و أزعم أنهم الذين قال الله في القرآن «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولي الأمر منكم». فقال أبو عبد الله علیه السلام: «و اللآية الأخرى فأقرأ». قال: قلت له: جعلت فداك، أي آية؟ قال: «إنما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتُونَ الزكاة و هم راجعون».

۱. کلبی، کافی، ۱/ ۱۸۱: عن ذریح، قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الأئمة بعد النبي صلی الله علیه و آله. فقال: «كان أمير المؤمنين علیه السلام إماماً، ثم كان الحسن علیه السلام إماماً، ثم كان الحسين علیه السلام إماماً، ثم كان علي بن الحسين إماماً، ثم كان محمد بن علي إماماً، من أنكر ذلك كان كمن أنكر معرفة الله تبارك و تعالی و معرفة رسوله صلی الله علیه و آله». ثم قال: قلت: ثم أنت - جعلت فداك - فأعدتها عليه ثلاث مرات. فقال لي: «إني إنما حدثتك لتكون من شهداء الله تبارك و تعالی في أرضه».

به رعایت آن توسط شیعیان است و روند مورد ادعای مؤلف، یعنی «منع نمودن امام صادق علیه السلام از تبلیغ تشیع» را تصدیق نمی‌کند.

#### ۴-۱۱- روایات کشی

۴۱/۱۰- نخستین روایتی که در این بخش؛ از رجال کشی (ص ۲۸۱) نقل شده، از هشام بن سالم است<sup>۱</sup> که می‌گوید: امامت حضرت صادق علیه السلام را در مدینه به شخصی اعلام کردم. آن شخص گفت که مطلب را به ابا عبدالله خواهم گفت. هشام می‌گوید این موضوع؛ بسیار نگرانم کرد و ترسیدم حضرت مرا نفرین کنند...

طبعاً آقای مدرسی از این بخش روایت، استنباط کرده است که «حضرت صادق علیه السلام مایل نبودند خود را امام بخوانند»؛ در صورتی که از همین مقدار هم، نباید چنان نتیجه‌ای گرفت، بلکه باید گفت «حضرت صادق علیه السلام شدیداً مُصِر بودند که در باب امامت ایشان، رعایت تقیه بشود.»

اما ادامه روایت، نتیجه‌گیری مؤلف را به کلی ابطال می‌کند، بدین شرح که آن شخص به حضور امام علیه السلام می‌رسد و سخن هشام را نقل می‌کند. حضرت سخنان هشام را تأیید می‌فرماید و هشام از شنیدن این خبر خوشحال می‌شود.

بدین ترتیب، این روایت نیز از جمله مستندات کتاب مکتب در فرایند تکامل است که خلاف ادعای کتاب را ثابت می‌کند.

۴۲/۱۰- در روایت بعدی از کشی (ص ۳۴۹)<sup>۲</sup> راوی می‌گوید:

امام صادق علیه السلام یکایک ائمه را تا امام باقر علیه السلام برایشمردند و آن‌گاه

۱. کشی، رجال کشی، ۲۸۱: ۵۰۱؛ عن هشام بن سالم، قال: کلمت رجلاً بالمدينة من بنی مخزوم فی الإمامه، قال: فقال: فمن الإمام اليوم؟ قال: قلت: جعفر بن محمد. قال: فقال: والله لأقولنها له. قال: فغممني بذلك غماً شديداً خوفاً أن يلغني أبو عبد الله أو يتبرأ مني. قال: فأتاه المخزومي فدخل عليه، فجرى الحديث. قال: فقال له مقالة هشام. قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: «أفلا نظرت في قوله؟ فنحن لذلك أهل». قال: فبقی الرجل لا يدری أيش يقول وقطع به، قال: فبلغ هشاماً قول أبي عبد الله عليه السلام ففرح بذلك و انجلت غمته.

۲. همان، ۳۴۹: ۶۵۳؛ أخذ أبو عبد الله عليه السلام بيدي ثم عد الأئمة عليهم السلام إماماً إماماً يحسبهم بيده حتى انتهى إلى أبي جعفر عليه السلام فكف. فقلت: جعلني الله فداك، لو قلت رمانه فاحللت بعضها و حرمت بعضها لشهدت أن ما حرمت حرام و ما أحللت حلال. فقال: «فحسبك أن تقول بقوله، و ما أنا إلا مثلهم لي ما لهم و علي ما عليهم، فإن أردت أن تجيء يوم القيامة مع الذين قال الله تعالى ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾، فقل بقوله».

توقف نمودند. گفتم: «فدایت شوم، اگر اناری را بشکافید و بخشی را حلال و قسمتی را حرام بدانید، من شهادت می‌دهم که آنچه حلال دانسته‌اید حلال و آنچه حرام شمرده‌اید حرام است.»

امام فرمودند: «این که مانند سخن امام را بگویی (و بپذیری) تو را کافی است، و جز این نیست که من؛ مانند آنانم. هرچه آن‌ها دارند، من نیز دارم و هرچه بر عهده آن‌ها است، بر عهده من نیز هست...»

ملاحظه می‌شود که این حدیث، کاملاً بر خلاف آنچه در کتاب ادعا شده، گواهی و نشان می‌دهد امام صادق (علیه السلام) بر امامت شخص خویش تصریح نموده‌اند.

گویا در دو مورد اخیر، مؤلف به صدر حدیث توجه کرده، اما ادامه آن - که ادعای ایشان را رد می‌کند - مورد توجه قرار نداده‌اند.

۴۳/۱۰ - در روایت بعدی از کشی (ص ۴۱۹) راوی می‌گوید: در حضور امام صادق (علیه السلام) ائمه را نام بردم تا به امام باقر (علیه السلام) رسیدم. حضرت فرمودند: «تو را کافی است. خداوند زیانت را [بر حق] ثابت و قلبت را هدایت فرماید.»

مؤلف از اینکه امام (علیه السلام) پس از نام برده شدن پدر گرامی خود، به راوی فرموده‌اند کافی است، چنین استنتاج کرده است که حضرت «مایل نبودند خود را امام بخوانند.»

در مقام بررسی باید گفت کنار هم نهادن این نقل با انبوه روایات مشابه دیگر - که تعدادی از آن‌ها در ضمن همین بحث گذشت و یا در ادامه می‌آید - و در آن‌ها راوی، در مقام عرضه عقاید نام همه ائمه را برده، نشان می‌دهد که باید وجه خاصی در تفاوت این روایت، با موارد دیگر مطرح باشد.

یک احتمال منطقی و مطابق با حقایق تاریخی، تقیه است. قطعاً به قرینه‌ای، مسأله امامت حضرت صادق (علیه السلام) که مخاطب راوی بوده‌اند و مورد رجوع وی قرار داشته‌اند، روشن بوده و لذا امام (علیه السلام) به جهت تقیه، از تصریح به نام خود جلوگیری کرده‌اند.<sup>۲</sup>

۱. همان، ۴۱۹: ۷۹۳. قال: وصفت الأئمة لأبي عبد الله (عليه السلام) حتى انتهيت إلى أبي جعفر (عليه السلام) فقال: «حسبك قد ثبت الله لسناك و هدى قلبك».

۲. در برخی روایاتی که عرضه اعتقادات به محضر ائمه معصومین (علیهم السلام) را گزارش می‌کند، معمولاً آن بزرگواران با تعابیری از این قبیل، اعتقاد اشخاص را تأیید فرموده‌اند: «این دینی است که من و پدرانم بر آنیم» یا «این دینی



نکته مهم دیگر درباره این حدیث، سندشناسی<sup>۱</sup> آن است.

نخستین راوی حدیث، که خود شرح گفتگوش با امام (علیه السلام) را نقل کرده «زکریا بن سابق» است. راوی دوم «ابی الصباح» که از وی نقل کرده در بسیاری از کتب رجال تضعیف شده، ضمن آنکه گفته شده وی اصحاب امام صادق (علیه السلام) را درک نکرده<sup>۲</sup> و لذا سند منقطع است. اما راجع به راوی نخست، صاحب *اعیان الشیعة* از رجال *منهج المقال* نقل می کند که: «پیش از این اصلاً ذکرى از زکریا بن سابق ندیده‌ام»؛ و نیز اینکه: «علامه این نقل (یا این شخص) را جز از کشی بازگو نکرده است و دیگران ذکرى از آن نکرده‌اند»<sup>۳</sup>.

این در حالی است که در نقل مورد بحث نیز «زکریا بن سابق» شخصاً راجع به خود سخن گفته که از نظر مبانی توثیق قابل اتکا نیست. ضمناً این نقل کشی؛ در سایر کتب یافت نمی شود و از «زکریا بن سابق» نیز هیچ اثر و یا نقلی در کتب حدیث دیده نمی شود.

۴۴/۱۰- در روایت بعدی از نجاشی (صفحه ۴۲۱) راوی یکایک ائمه معصومین (علیهم السلام) را تا شخص امام صادق (علیه السلام) نام برده و مورد تأیید و تفقد حضرت قرار گرفته است، چنان که می گوید: «امام خندیده و فرمودند: هر چه می خواهی از من بپرس، که از این پس تو را ناشناس نخواهم شمرد»؛ ملاحظه می شود که همین کلام امام (علیه السلام) در عین حال، وجود تقیه

است که خداوند برای بندگانش پسندیده» و امثال این تعابیر که جنبه شخصی نسبت به مخاطب ندارد. اما در روایت فوق، حضرت به راوی فرموده‌اند: «تو راکافی است». در صورتی که اعتقاد صحیح امری شخصی و اختصاصی نیست، لذا وجهی ندارد آن را با چنین عبارتی تصدیق فرمایند. در نتیجه از همین تعبیر نیز اشاره به مسأله تقیه فهمیده می شود، و اینکه حضرت می خواهند بفرمایند: «تصریح به همین مقدار برایت کافی است»؛ در ادامه نیز مشابه این تعبیر را در روایات مشابه خواهیم دید.

۱. سندی که در رجال کشی نقل شده، چنین است: «جعفر و فضالة، عن ابی الصباح، عن زکریا بن سابق»

۲. رک: امین، *اعیان الشیعة*، ۶۵/۷: البته صاحب *اعیان الشیعة* توضیح داده که در بعضی نسخه‌ها «ابوالصباح» قید شده، و بیان کرده که در هر دو صورت سند فاقد اتصال است.

۳. همان.

۴. کشی، رجال کشی، ۴۲۱: ۷۹۵: فقلت أصلحك الله، و قد علمت أن أباک لم یذهب حتی ترک حجه ممن بعده کما ترک أبوه، و أشهد بالله أنك أنت الحجة و أن طاعتک مفترضة. فقال: «کف - رحمک الله». قلت: أعطنی رأسک أقبله، فقبلت رأسه، فضحک، ثم قال: «سلنی عما شئت فلا أنکرک بعد الیوم أبدا».

۷۹۷: قال، قلت لأبی عبد الله (علیه السلام) أصف لك دینی الذی أدين الله به، فإن أکن علی حق فبیتنی و إن كنت علی غیر الحق فردنی إلی الحق، قال: «هات». قلت: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له، و أن محمدا عبده و رسوله (صلى الله عليه وآله) و أن علیاً کان إمامی... أنت جعلت فداک علی منهاج آبائک. قال: فقال عند ذلك - مرارا: «رحمک الله». ثم قال: «هذا و الله دین الله و دین ملائکته و دینی و دین آبائی الذی لا یقبل الله غیره».

شدید را نشان می‌دهد.

مراتب مخالفت این حدیث با ادعای مؤلف، روشن است.

۴۵/۱۰ و ۴۶ - مدرک ارائه شده بعدی، دو صفحه از رجال نجاشی (ص ۴۲۲ و ۴۲۳) است، که در آن دو روایت وجود دارد.

در هر دو مورد، شخصی در مقام عرضه عقاید، با صراحت تمام نام امام صادق (ع) را به عنوان جانشین آباء گرامش (ع) که اطاعت از آنان، مانند اطاعت رسول خدا (ص) واجب است، در حضور حضرت ذکر می‌کند و ایشان مؤکداً سخن او را تأیید می‌فرمایند.

هر چند در همین روایت نیز، پس از آنکه شخص یادشده، نام امام را برده است، حضرت فرموده‌اند: «همین مقدار تو را کافی است، سکوت کن». و سپس عباراتی در حقانیت عقاید او بیان داشته‌اند. این امر نشان می‌دهد که شرایط تقیه کاملاً برقرار بوده، گرچه مانع تبلیغ صریح توسط امام صادق (ع) نشده است.

در پایان روایت دوم، حضرت چند بار رحمت الهی را برای راوی طلب نموده، سپس می‌فرمایند: «به خدا قسم، این دین خدا و فرشتگانش، و دین من و پدرانم است که خداوند غیر از آن را نمی‌پذیرد.»

در نتیجه ملاحظه می‌شود که آنچه روایات فوق نشان می‌دهد، هیچ ربطی به «روند ادعایی کتاب در منع نمودن امام صادق (ع) از تبلیغ افراد به تشیع» و «عدم تمایل حضرت به امام خواندن خود» ندارد.

## ۱۲- بازگشت مؤلف به بحث قائمیت

در عبارات بعدی کتاب، تصریح امام صادق (ع) به این دو مطلب نقل شده که: من «قائم آل محمد (ص)» نیستم و این که «در روزگار من؛ تغییری در وضع سیاسی جامعه روی نخواهد

۱. همان، ۴۲۲: فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَصِفَ لَكَ دِينِي الَّذِي أَدِينُ اللَّهَ بِهِ ... ثُمَّ قَالَ: وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ الْمَفْرُوضَةِ عَلَى الْعِبَادِ مِثْلُ مَا كَانَ لِمُحَمَّدٍ (ص) عَلَى النَّاسِ فَقَالَ كَذَلِكَ كَانَ عَلِيٌّ (ع) ... أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ (ع) كَانَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ الْوَاجِبَةِ عَلَى الْخَلْقِ مِثْلُ مَا كَانَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ فَقَالَ كَذَلِكَ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوْزَنْتَكَ اللَّهُ ذَلِكَ كُلَّهُ. قَالَ: فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «حَسْبُكَ اشْكَتْ الْآنَ فَقَدْ قُلْتَ حَقًّا ... وَ نَحْنُ عَلَى مِنْهَاجِ نَبِيِّنَا (ص) لَنَا مِثْلُ مَا لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ الْوَاجِبَةِ».

داد.»<sup>۱</sup>

ذکر این مطلب؛ در ادامه همان القای پیشین است که گویا شیعیان دائماً در معرض عملکرد سیاسی نامتوقع از سوی امام خویش بودند، به شکلی که موجب تعجب، حیرت و حتی تجدید نظر اعتقادی آنان می شد، از همین روست که در ادامه می نویسد:

برخی از شیعیان، در نتیجه به شاخه حسنی دودمان پیامبر که از نظر سیاسی فعال تر و بلندپروازتر بود روی آوردند و به شورش نظامی محمد بن عبدالله نفس زکیه پیوستند که بسیاری از مردم او را منجی موعود می دانستند. اعتقاد به اینکه قائم به زودی ظهور خواهد کرد در آن سالها چنان در اذهان رخنه کرده بود که حتی پس از آنکه قیام نفس زکیه در سال ۱۴۵ شکست خورده و خود او کشته شد براساس نقل های تاریخی، مردم امیدوار بوده اند که قائم در فاصله ۱۵ روز پس از کشته شدن نفس زکیه ظهور کند. این البته اتفاق نیفتاد.<sup>۲</sup>

ملاحظه می شود که مؤلف، چرخش اعتقادی برخی از شیعیان و گرایش یافتن آنان به سوی نفس زکیه راه ناشی از تحلیل خود دانسته است، البته در این پاراگراف؛ مدرکی برای این ادعا ارائه نکرده و در مطالب قبلی نیز دلالتی بر آن وجود نداشت. ایشان در ادامه، مجدداً شیوع اعتقاد به «قیام قریب الوقوع قائم (علیه السلام)» را چنان پررنگ معرفی می کند که در نتیجه این اعتقاد، مردم امیدوار بوده اند تا قائم در فاصله ۱۵ روز پس از کشته شدن نفس زکیه ظهور کند.

۱. مؤلف کتاب، این فراز را نیز در تأیید فضای ترسیم شده خود دانسته است. فضای اعتقاد و اصرار شیعیان به ضرورت قیام امام (علیه السلام) از یک طرف؛ و انکار مطلب از سوی امام از سوی دیگر، طوری که این تضاد زمینه ساز تحول اعتقادی شیعیان گردید.

اما پیش از این ملاحظه شد که در روایات استنادی، آنجا که صادقین (علیهم السلام) قائمیت خود را رد می کردند، نه از باب آن بود که راویان آنان را مصداق «قائم آل محمد (علیهم السلام)» می دانستند؛ تا چه رسد که بر این امر، اعتقاد یا اصرار ورزیده باشند، بلکه از این جهت بود که امام (علیه السلام) می خواستند تأکید کنند کسی که امور را اصلاح می کند آن جناب است و نه من - یا سادات حسنی و امثال ایشان که داعیه اصلاح دارند، و شما باید به آن جناب امید ببندید، نه به ما. روایتی که در این بخش در باورقی، آدرس داده شده، یکی از همان روایات قبلی است.

۲. مدرس طباطبائی، مکتب در فرآیند تکامل، ص ۳۷.

در عبارت اخیر، به این نکته قابل توجه است که ادعا شده «مردم امیدوار بودند» و این تعبیر حکایت از یک اعتقاد فراگیر دارد، اما مجدداً با عدم تطبیق مدارک با ادعا (به نحوی قابل توجه) برمی خوریم.

در پاورقی ۴ از صفحه ۳۷، این مدارک ارائه شده: کمال الدین: ۶۴۹؛ عقد الدرر سلمی: ۱۱۶ و ۱۱۹؛ مصنف ابن ابی شیبیه ۸: ۶۷۹؛ کافی ۱: ۵۳۴ و ۸: ۳۱۰<sup>۱</sup>

۱۱/۴۷ تا ۵۰ - در روایت کمال الدین<sup>۲</sup> از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: «بین قیام قائم (علیه السلام) و کشته شدن نفس زکیه بیش از ۱۵ شب فاصله نخواهد بود.»

در کتاب «عقد الدرر» نیز مطالبی بر همین سیاق، در باب نزدیکی کشته شدن نفس زکیه و قیام قائم (علیه السلام) آمده است، مانند این که: «و آخر الفتن و العلامات، قتل النفس الزکیة فعند ذلك يخرج الامام المهدي (علیه السلام)»؛ و عن عامر قال: سألت عبدالله بن بشار عن النفس الزکیة قال: «هو من أهل البيت و عند قتلها ظهور المهدي (علیه السلام)».

در مصنف ابن ابی شیبیه (از منابع تسنن) نیز همین مضمون به نقل یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان شده است<sup>۳</sup> و دلالت بر کم بودن فاصله میان دو امر مذکور دارد.

در روایت کافی (۸: ۳۱۰)<sup>۴</sup> «کشته شدن نفس زکیه» یکی از علائم «قیام قائم (علیه السلام)» شمرده شده است.

در مقام نقد باید گفت روایات مورد استناد از چهار کتاب فوق، هیچ ربطی به مدعای کتاب ندارد. آنچه در متن ادعا شده، «دلالت نقل‌های تاریخی» بر «امید مردم به قیام قائم در

۱. در این پاورقی، به «ابن حجر هیتمی، القول المختصر: ۵۵» نیز اشاره شده، که به این مدرک دست نیافتیم.

۲. صدوق، کمال الدین، ۲: ۶۴۹؛ قال: سمعت أبا عبدالله الصادق (علیه السلام) يقول: «ليس بين قیام قائم آل محمد و بین قتل النفس الزکیة إلا خمس عشرة ليلة.»

۳. ابن ابی شیبیه، ۸: ۶۷۹؛ حدثني مجاهد قال: حدثني فلان رجل من أصحاب النبي (صلی الله علیه و آله): أن المهدي لا يخرج حتى تقتل النفس الزکیة، فإذا قتلت النفس الزکیة، غضب عليهم من في السماء و من في الأرض، فأتی الناس المهدي، فزفوه كما تزف العروس إلى زوجها ليلة عرسها، وهو يملأ الأرض قسطاً و عدلاً و تخرج الأرض نباتها و تمطر السماء مطرها، و تتم أمتي في ولايته نعمه لم تمنعها قط.»

۴. کلینی، کافی، ۸/۳۱۰: ۴۸۳؛ عَنْ عَمْرِ بْنِ حَنْظَلَةَ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يَقُولُ: «خَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ الصَّيْحَةِ وَ السُّفْيَانِيِّ وَ الْحَسَنِفِ وَ قَتْلِ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَ الْبَيْمَانِيِّ». فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنْ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أُنْخَرِجَ مَعَهُ؟ قَالَ: لَا فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعِدَّةِ تَلَوْتُ هَذِهِ الدِّيَةَ إِنْ نَسَأَ نَزَلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ. فَقُلْتُ لَهُ: أَيْ الصَّيْحَةِ؟ فَقَالَ: «أَمَا لَوْ كَانَتْ خَضَعَتْ أَعْنَاقُ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

فاصله ۱۵ روز پس از کشته شدن نفس زکیه» است، اما:

اولاً، در چهار مدرک فوق، اساساً گزارش تاریخی وجود ندارد، بلکه نقلیاتی از زمان رسول خدا ﷺ به بعد آمده که پیشگویی می کند یکی از علائم قریب الوقوع بودن قیام قائم آل محمد ﷺ، کشته شدن نفس زکیه است.

ثانیاً، عده ای به غلط از جانب خود و با تحریف حقیقتی دینی، برای القای اینکه قیام موعود نزدیک است، لقب «نفس زکیه» را بر «عبدالله بن محمد بن الحسن» بستند، تا برای او طرفدار دست و پا کنند، اما چرا آقای مدرسی بدون تفکیک مسأله، احادیث ناظر به واقعیت را از آن ادعای دروغ و تحریف آمیز تفکیک نکرده و برعکس، کاملاً مطالب را به هم درآمیخته است؟

ثالثاً، این از کجا استفاده شد که مردم منتظر بودند تا ۱۵ روز پس از کشته شدن نفس زکیه ... و نه «عده ای از مردم»؟

روایاتی بیان می کند که «نفس زکیه»، ۱۵ روز قبل از «قیام قائم» کشته می شود؛ گروهی، عنوان «نفس زکیه» را به طور جعلی، برای «عبدالله بن محمد بن الحسن» قرار می دهند تا به اقدامات سیاسی و نظامی خود جلوه ای دیگر ببخشند. اکنون مؤلف کتاب مورد نقد، که «ذهنیت شیعیان درباره قائمیت» را به نحو خاصی گزارش نموده است، با استناد به روایات یاد شده و نه نقلیات و مستندات تاریخی، ادعا می کند «مردم امیدوار بوده اند که قائم در فاصله ۱۵ روز پس از کشته شدن نفس زکیه ظهور کند».

واقعاً میان این روش، با انگیزه های که در ابتدای کتاب، تحت عنوان تلاش برای «روشن ساختن یک پازل تاریخی از راه یافتن قطعات گمشده تاریخ تشیع» عنوان شد، فاصله زیادی است. ۵۱/۱۱ - مؤلف درباره روایت بعدی از کافی (۵۳۴:۱)<sup>۱</sup>، چنین نوشته: «داستان مرد شیعه ای

۱. همان، ۵۳۴/۱: ۱۹، عَنْ كَرَامٍ، قَالَ: حَلَفْتُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ نَفْسِي أَلَّا أَكُلَ طَعَاماً بِنَهَارِ أَبَدٍ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ؛ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِكَ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَلَّا يَأْكُلَ طَعَاماً بِنَهَارِ أَبَدٍ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ. قَالَ: «فَضْمٌ إِذَا يَا كَرَامُ وَلَا تَضْمُ الْعَبْدِينَ وَلَا ثَلَاثَةَ التَّشْرِيقِ وَلَا إِذَا كُنْتَ مُسَافِراً وَلَا مَرِيضاً؛ فَإِنَّ الْخُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَبِلَ عَجَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهِمَا وَالْمَلَائِكَةُ فَقَالُوا يَا رَبَّنَا أَنْذَنْ لَنَا فِي هَلَاكِ الْخَلْقِ حَتَّى نَجِدَهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ بِمَا اسْتَحَلُّوا خُرْمَتَكَ وَقَتَلُوا صَفْوَتَكَ؛ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ: يَا مَلَائِكَتِي وَيَا سَمَاوَاتِي وَيَا أَرْضِي اسْكُنُوا ثُمَّ كَشَفَ حِجَاباً مِنَ الْحُجُبِ فَإِذَا خَلْفَهُ مُحَمَّدٌ ﷺ وَ آتْنَا عَشْرَ وَصِيَّاتٍ لَهُ ﷺ وَ أَخَذَ بِيَدِ فَلَانِ الْقَائِمِ مِنْ بَيْنِهِمْ». فَقَالَ: «يَا مَلَائِكَتِي وَيَا سَمَاوَاتِي وَيَا أَرْضِي بِهِذَا أَنْتَصِرُ لِهَذَا» - قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

که نذر کرده بود تا ظهور قائم آل محمد علیه السلام روزه بگیرد - که از سیاق کلام پیداست آن را امری قریب الوقوع می دانسته است.»

مضمون روایت این است که راوی می گوید (قسم خورده و) نذر کرده بودم که تا قیام قائم آل محمد علیه السلام روزه بگیرم. در ادامه روایت، تأیید حضرت صادق علیه السلام بر این عمل بازگو می شود. اما قریب الوقوع دانستن قیام قائم آل محمد علیه السلام از سوی راوی، که مؤلف از این حدیث استفاده نموده است، جای تأمل بسیار دارد.

نخست اینکه امام علیه السلام، رویکرد و دیدگاه راوی را تأیید فرموده اند، و اگر دیدگاه وی مستلزم آن نتیجه غلط دانسته شود، لاجرم باید پذیرفت که حضرت، بر مطلب غلطی صحه گذاشته باشند!!!

دیگر اینکه امام صادق علیه السلام در ضمن حدیث، ماجرای مکاشفه ای را که خدای متعال پس از عاشورا برای فرشتگان پیش آورد ذکر فرموده اند، که در ضمن آن آمده:

سپس خداوند حجابی را کنار زد، که در پشت آن [حضرت] محمد و دوازده وصی ایشان بودند؛ و از بین آنان دست قائم را گرفت و سه بار فرمود: «ای فرشتگان! و ای آسمان و زمین! به وسیله این شخص، او [امام حسین علیه السلام] را یاری خواهیم کرد.»

این تصریح امام صادق علیه السلام به دوازده نفر بودن امامان علیهم السلام، در قاموس اندیشه شیعی، نوعی یادآوری به این است که قائم آل محمد علیهم السلام، دوازدهمین نفر از سلسله امامت است؛ و در نتیجه قیام آن حضرت، در زمان امام صادق علیه السلام قریب الوقوع نخواهد بود.

در نهایت باید گفت صحت اینکه «شخصی نذر کند تا زمان حادثه ای روزه بگیرد، و - در مشکل ترین فرض - بداند که این حادثه، در مدت عمر او به وقوع نخواهد پیوست» مسأله ای فقهی و از موضوع بحث ما بیرون است. این مسأله، حداکثر مانند آن است که شخصی روزه تمام عمر را بر خود واجب نماید و نمی توان چنین فرضی را بی دلیل مردود دانست، و سپس، نذر مطرح شده در روایت را به منزله «قریب الوقوع دانستن قیام قائم آل محمد علیهم السلام» شمرد.

در تأیید مطلب اخیر به روایت دیگری، با موضوع مشابه اشاره می کنیم: در نوادر، از احمد بن محمد بن عیسی نقل شده که از امام باقر علیه السلام، درباره «شخصی که بر خود واجب کرده تا قیام قائم شما روزه بگیرد» سؤال کرده و در ضمن پاسخ حضرت آمده: «قال

وکان عارفاً أو غیر عارف قلت بل عارف قال إن کان عارفاً أتم الصوم...»<sup>۱</sup> در واقع امام علیه السلام تحقق نذر یادشده را منوط به این دانسته‌اند، که شخص، عارف باشد. به نظر می‌رسد منظور حضرت آن است که وی بدانند چه نذری انجام داده، و واقف باشد که این نذر به معنای روزه‌داری در طول عمر است.

### نتیجه

در این مقاله به بررسی جهت‌گیری بخشی از کتاب مکتب در فرایند تکامل پرداختیم که از آن، به: «ارائه روندی اضطراب‌آلود و پرنوسان، در شکل‌گیری چهارچوب امام‌شناسی شیعی» تعبیر نمودیم. بررسی یاد شده، مربوط به در دوران امامت امام صادق علیه السلام بود. محور این القائات، از این ادعا آغاز می‌شد که شیعیان، امیدها و اعتقاداتی نسبت به «ضرورت قیام امامان علیهم السلام» داشته‌اند و در اثر برآورده نشدن آن‌ها به تجدیدنظر در اعتقادات، روی آورده‌اند. در بخش اخیر از کتاب، علاوه بر موارد فوق، گزارش‌های تفریط‌گرایانه‌ای در باب موضع‌گیری امام صادق علیه السلام نسبت به مسائل امامت و تبلیغ تشیع وجود داشت، که در کنار افراط‌ورزی‌های پیش‌گفته، غیرواقعی بودن نتایج حاصل را تشدید می‌کرد.

افراط در انعکاس دیدگاه اعتقادی شیعیان، راجع به «ضرورت قیام امامان علیهم السلام» تا حد ایجاد شوک و حیرت در آنان، و تفریط در گزارش موضع‌گیری امام صادق علیه السلام، تا حد این ادعا که حضرت، تبلیغ تشیع را منع کردند.

در بررسی، نشان دادیم که دلالت مستندات ارائه شده، در همه موارد، نارسا و بعضاً در نقطه مقابل ادعای متن کتاب است.

مؤلف مکتب در فرایند تکامل در ادامه مباحث کتاب، بخش دیگری از مقدمات خود در ارائه «وضعیت مشوئش در اعتقادات شیعیان به امامت» را تمهید و نهایتاً در موضوع امام‌شناسی نتیجه‌گیری کرده است، که نیاز به ادامه این روند بررسی، در مقالات دیگر دارد.

۱. اشعری قمی، النوادر، ۱۷۶: قال سألته (أبي جعفر علیه السلام) عن رجل جعل على نفسه أن يصوم إلى أن يقوم قائمكم. قال: «شيء عليه أو جعله الله؟ قلت: بل جعله الله. قال: «وكان عارفاً أو غير عارف؟ قلت: بل عارف. قال: «إن كان عارفاً أتم الصلاة ولا يصوم في السفر والمرض وأيام التشريق».

## فهرست منابع

- ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد، المصنف، جلد ۸، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق؛  
ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب (علیه السلام)، جلد ۳، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق؛  
اشعری قمی، احمد بن محمد، النوادر، قم، مدرسه امام مهدی (علیه السلام)، ۱۴۰۹ق؛  
امین، محسن، اعیان الشیعه، جلد ۷، بیروت، دارالتعارف، بی تا؛  
برقی، احمد بن محمد، المحاسن، جلد ۱، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق؛  
تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، جلد ۱، مصر، دارالمعارف، ۱۳۸۶ق؛  
حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، جلد ۱۶، قم، مؤسسه اهل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۹ق؛  
خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، بیروت، مؤسسه البلاغ، ۱۴۱۱ق؛  
خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، جلد ۸، قم، منشورات مدینه العلم، ۱۴۰۹ق؛  
شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، جلد ۱، بیروت، دارالمعرفه للطباعة و النشر، بی تا؛  
صدوق، ابو جعفر محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، جلد ۲، قم، دارالکتب اسلامیه، ۱۳۹۵ق؛  
طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق؛  
عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، جلد ۱، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق؛  
کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش؛  
کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، جلد ۱ و ۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش؛  
مدرسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۶ش؛  
نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، تهران، انتشارات صدوق، ۱۳۹۷ق؛  
نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک وسائل الشیعه، جلد ۱۲، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۸ق؛



# **A Critique of the Evolutionary Hypothesis of Shiite Imamate**

## **An Examination of the Documents of "School in the Process of Evolution" The Part Regarding the Imamate Period of Imam Sadeq (AS)**

Javad 'Ala al-Muhaddithin

This essay is an assessment of a part of School in the Process of Evolution within which a historical analysis has been conducted of "Shiites' belief about the necessity of armed rebellion of Imams (AS)" and some aspects of the "belief in Mahdawayat [Messianism]". In this part of the book the aforementioned issues are finally considered (or suggested to the reader to be) influential in the evolution of "Shiites' Imamology". In this critique the inconsistency of the book's claims shall be demonstrated by showing the incompatibility of reason and claim and rereading the indicated documents in a part of footnotes (the part regarding the Imamate period of Imam Sadeq (AS), pp. 35-37) while some methodological errors in the compilation of book are mentioned.

**Key Words:** Historical Shiite Studies; Mudarresi Tabatabaei, Seyyed Hussein; School in the Process of Evolution; Historical Evolution of Shiism.